

نوجوان


 وزارت آموزش و پرورش
 سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
 دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای دانش‌آموزان دوره اول متوسطه
 ● دوره سی و هشتم ● آبان ۱۳۹۸ ● شماره پیدرپی ۲۹۹ ● ۴۸ صفحه ● ۲۳۰۰۰ ریال




ماه محمد

گنبد آفتاب

شگفتی‌های فردا

انتخاب سرنوشت ساز

ماهی‌ها در خیابان



در نگاه اول، ممکن است این تصویر با این رنگ‌های گوناگون و شاد، شما را یاد منظومه شمسی یا حلقه‌های سیاره زحل بیندازد. اما در واقع تصویری است که با بزرگ‌نمایی بیش از ده برابر، از یک هولوگرام امنیتی گرفته شده. دکتر هریس آنتونوپولوس از یونان، با ثبت این تصویر، یکی از برگزیدگان مسابقه «دنیای کوچک نیکون» (Nikon Small World) در سال ۲۰۱۸ شد.

بزرگ‌نمایی

زهرا ابراهیم‌پور

نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ • تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷ • پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶
 وبگاه: www.roshdmag.ir • وبگاه رشدنوجوان: roshdmag.ir • چاپ و توزیع: شرکت افست (سهامی عام)
 پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir • شماره‌گان: ۱۷۰۰۰۰

ارتباط با ما: اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۸۸۳۰۱۴۸۳ - ۰۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۴۱۴

دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، به جز رشد نوجوان، مجلات دانش‌آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند:
 رشد کودک، ویژه پیش‌دستان و دانش‌آموزان پایه اول دبستان، رشد نوآموز، برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان، رشد دانش‌آموز، برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان، رشد جوان، برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره دوم دبیرستان) / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان).

- مدیر مسئول: مسعود فیاضی
- سردبیر: علی اصغر جعفریان
- مدیر داخلی: زهره کریمی
- ویراستار: سارا قدیمی
- طراح گرافیک: میترا چرخیان



وزارت آموزش و پرورش
 سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
 دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

نوجوان

رشد

۲

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

دوره سی و هشتم ● آبان ۱۳۹۸
شماره پیدرپی ۲۹۹ ● ۴۸ صفحه
ISSN: 1606-9072 ● ۲۳۰۰۰ ریال



پرواز سیمرغ

یادش به خیر! آن روزها که در مدرسه ناینه شماری می کردم تا زنگ آخر به صدا درآید. به مغازه زبیرپله نزدیک مدرسه مان می رفتم. تشنه کتاب خواندن بودم. کتاب قصه قبلی را پس می دادم و کتاب جدید کرایه می کردم. پول توجیبی زیادی نداشتم و نمی توانستم خیلی کتاب بخرم؛ پس کتاب کرایه می کردم. آن موقع مثل حالا نبود؛ کتاب های مخصوص کودک و نوجوان خیلی کم بود. کتاب برایم مانند سیمرغ بود. وقتی می خواندمش، سوار بر بالش می شدم؛ سیمرغ پرواز می کرد و من ناگهان خود را در فضای داستان می دیدم. گاهی به زمان های خیلی دور پرواز می کردم؛ به صدر اسلام می رفتم و با یاران پیامبر (ص) هم نشین و هم سفر می شدم. یا با دانشمندی به آزمایشگاهش می رفتم و با فضانوردان پیاده روی می کردم. علمی انجام می دادم. به ماه می رفتم و با فضانوردان پیاده روی می کردم. خودم را جای ملوانان زیردریایی می دیدم و به زیر دریا سفر می کردم. کتاب خواندن فواید بسیار دارد، اما شاید همین ویژگی رؤیاپردازی، من را جذب مطالعه کتاب کرده بود. می توانستم خودم را جای شخصیت های داستان بگذارم، جای تک تک آن ها زندگی کنم، با حس و حالشان آشنا شوم و از تجربه هایشان بهره ببرم. هنوز هم حاضر نیستم هیچ تجربه ای را با تجربه کتاب خواندن عوض کنم. تو هم این طور هستی؟

علی اصغر جعفریان

- ۱ پرواز سیمرغ
- ۲ اگر من جای او بودم.
- ۴ ماه محمد ﷺ
- ۶ ماهی ها در خیابان
- ۹ نوری که به آسمان می رسد ...
- ۱۰ شگفتی های فردا
- ۱۲ گنبد آفتاب
- ۱۴ رسیده های آبان
- ۱۶ نور هم خم می شود!
- ۱۸ زیورآلات مقوایی
- ۲۰ گوش به فرمان دوست!



۲۱ - ۲۸

- ۲۲ زنگ انگلیزشی
- ۲۳ زنگ سلامت
- ۲۴ زنگ مشاوره
- ۲۵ زنگ شعر
- ۲۶ زنگ فناوری
- ۲۷ زنگ اقتصاد
- ۲۸ شورای دانش آموزی

تصویر جلد: ساس سلیمانی

- ۲۹ جدول
- ۳۰ انتخاب سر نوشت
- ۳۲ نامه
- ۳۴ بفرمایید رشته پلو
- ۳۵ سالاد کدو سبز
- ۳۶ یک لیوان دود
- ۳۸ نرمش ذهن
- ۴۰ روز تو
- ۴۴ دورهمی ورزشی
- ۴۶ همراه بچه های کارون
- ۴۷ مناره های شهر آفتاب

اگر من جای او بودم

سعید بی نیاز
عکاس: اعظم لاریجانی

مهارت همدلی به ما کمک می‌کند احساس‌های دیگران را درک کنیم

تا به حال چند بار احساس کرده‌ای دوستانت یا پدر و مادرت تو را نفهمیده‌اند یا احساسات را درک نکرده‌اند؟ مثلاً فکر کن برای هم کلاسی‌ات درباره‌ی این موضوع که عصر جمعه چقدر دلت گرفته بوده حرف می‌زنی و او مسخره کند و بگوید که خب می‌دادی دل‌باز کن دلت را باز کند. آن موقع چه احساسی داری؟ ممکن است واقعاً احساس تنهایی کنی یا حسایی از دست دوستت عصبانی شوی. حالا بیا جای خودت را با هم کلاسی‌ات عوض کن. اگر تو هم او را درک نکنی، هم‌کلاسی‌ات هم احساس تنهایی می‌کند یا از دستت عصبانی می‌شود. این بار می‌خواهیم درباره‌ی همین مهارت حرف بزنیم؛ مهارت خود را جای دیگران گذاشتن، از زاویه دید آن‌ها به دنیا نگاه کردن و درک کردن احساس‌های دیگران. این مهارت کمک می‌کند رابطه‌های صمیمانه‌ات بهتر شوند و حس بهتری به دیگران داشته باشی.

فرمول جادویی همدلی

قبل از اینکه برویم سراغ تمرین‌های همدلی، بیافرض کنیم که دوست آمده پیش تو تا درددل کند. اگر چه کار کنی و چه چیزهایی بگویی با او همدلی کرده‌ای؟

گام اول. گوش کن

اگر مشغول کتاب‌خواندن هستی، حواست جای دیگری است یا با خودکارت بازی می‌کنی، همه را بگذار کنار. به صورت دوست نگاه کن و همه توجهت را به حرف‌هایش بده.

گام دوم. از ماجرا سؤال کن

هرجایی از ماجرا که برایت مبهم است، سؤال کن. تو نمی‌توانی خودت را جای دیگران بگذاری وقتی نمی‌دانی دقیقاً برای آن‌ها چه اتفاقی افتاده است.

گام سوم. از احساسش بپرس

وقتی دقیقاً فهمیدی چه اتفاقی افتاده است، از دوستت بپرس چه احساسی داشته است؟ یادت باشد دوستت به خاطر احساسی که داشته آمده پیش تو تا درددل کند، نیامده برایت ماجرای را گزارش کند.

گام چهارم. در ذهن خودت را جای او بگذار

ممکن است از نظر تو اتفاقی که برای دوستت افتاده آن‌قدر مهم نباشد، اما وقتی خودت را دقیقاً جای او می‌گذاری، انگار که شخصیت او را داری و تجربه‌های او را از سر گذرانده‌ای؛ آن وقت بهتر احساسش را درک می‌کنی.

گام پنجم. بگو که احساسش را می‌فهمی

صبر کن! دوستت هنوز نپرسیده نظرت چیست که فوری به او راه‌حل بدهی. اگر تجربه‌ی مشابهی

یک ساعت ناشنوا باش!

دو تا پنبه داخل گوشت فرو کن یا اگر هنوز می‌شنوی هدفون بگذار و با صدای بلند رادیو گوش کن. حالا یک ساعت همه کارهای روزمره‌ات را بدون شنیدن انجام بده. گفت‌وگو با دیگران، تلویزیون تماشا کردن و جواب دادن به تلفن بسیار سخت می‌شود، این‌طور نیست؟

مجسمه باش!

یک روز برای چند دقیقه در یکی از مکان‌های پُررفت و آمد شهر یا روستایتان بایست و حدس بزن عابران چه احساسی دارند. تشخیص احساس دیگران از روی صورت یا حرکات بدنشان تو را در همدلی ماهرتر می‌کند.

جای یکی از اعضای خانواده باش!

با خانواده توافق کن و یک روز در خانه کارهای آن‌ها را به عهده بگیر. مثلاً اگر نقش مادرت را بازی کنی فکر می‌کنی چه کارهایی را باید انجام دهی؟ چه دغدغه‌هایی داری و چه احساس‌هایی را تجربه می‌کنی؟

داری لازم نیست حتماً تعریفش کنی. الان موضوع مهم احساس دوست توست؛ پس بگو می‌فهمی چقدر برایش سخت بوده که این اتفاق را پشت سر بگذارد. مثلاً بگو: «می‌فهمم خیلی سخته که آدم همیشه بهترین نمره‌های کلاس رو بگیره و یکپاره‌ی امتحانش رو خراب کنه.» این جمله‌های ساده جادو می‌کند.

گام ششم. به او بفهمان که درکش می‌کنی

فقط اینکه بگویی دوستت را درک می‌کنی کافی نیست. اگر غمگین است، می‌توانی دستت را روی شانه‌هایش بگذاری؛ می‌توانی با نگاه مهربان به او بنگری یا دست‌هایش را بگیری. بدن ما هم زبانی دارد که حتی از کلام ما مهم‌تر و گاه تأثیرگذارتر است.

چند تمرین برای ماهرتر شدن در همدلی

حالا که فرمول همدلی را دانسته‌ای، وقت عمل است. این چند تمرین به تو کمک می‌کند بهتر و بیشتر خودت را جای دیگران بگذاری.

یک ساعت نابینا باش!

به یک نفر بسیار که مراقبت باشد. حالا چشم‌هایت را کاملاً ببند و یک ساعت همه کارهای شخصی‌ات را با چشم‌های بسته انجام بده: غذا خوردن، تلویزیون گوش کردن، دستشویی رفتن یا حتی راه رفتن در قسمت‌های مختلف خانه. خیلی سخت می‌شود نه؟



۸
آبان

همه ما نوجوان‌ها به خوبی می‌دانیم چرا هشتم آبان را روز نوجوان نامیده‌اند. می‌دانیم در این روز نوجوانی هم‌سن و سال خودمان کاری شجاعانه کرد. محمدحسین فهمیده، نوجوان سیزده ساله‌ای بود که با افتخار به استقبال شهادت رفت. او برای دفاع از وطن جانش را فدا کرد.

این روز فرصت خوبی است تا جمله معروف امام خمینی^(ع) را بار دیگر با خودمان تکرار کنیم و به آن بیندیشیم تا وسعت روح شهید فهمیده را بیش از پیش درک کنیم: «رهبر ما آن طفل سیزده ساله‌ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگ‌تر است، با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم کرد و خود نیز شربت شهادت نوشید.»



۵
آبان

آن سال، سال آخری بود که پیامبر^(ص) به سفر حج می‌رفتند. ایشان که از نزدیک شدن پایان عمر خود آگاه بودند تصمیم گرفتند تکلیف ولایت مردم را روشن کنند. به همین دلیل در مسیر بازگشت از آن سفر و در جایگاه غدیر خم، به امر خداوند پس از صحبت برای مردم، دست امام علی^(ع) را بالا بردند و با گفتن جمله معروف «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» ایشان را جانشین خود اعلام کردند. آن روز، هجدهم ذی‌الحجه بود و مردم با امام علی^(ع) بیعت کردند. چندی بعد، در ۲۸ صفر سال ۱۰ هـ. ق، پیامبر^(ص) رحلت کردند. جسم مبارک ایشان را در مدینه در کنار مسجدالنبی، مسجدی که خودشان ساخته بودند، به خاک سپردند.

ماه محمد

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَرَحِمَتِهِمْ

شهادت امام رضا^(ع)

روز نوجوان و بسیج دانش‌آموزی

رحلت پیامبر^(ص) و شهادت امام حسن مجتبی^(ع)

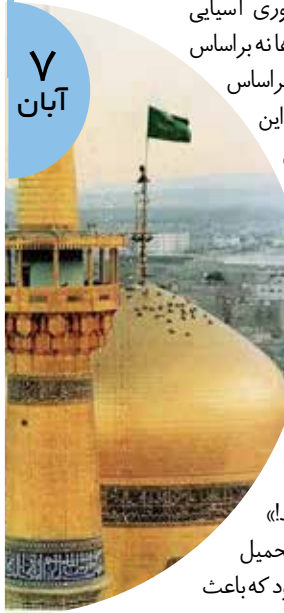
اعتراض و افشاکاری امام خمینی^(ره) علیه پذیرش کاپیتولاسیون

مأمون همه تلاشش را کرده بود تا امام رضا^(ع) را در حکومت با خود همراه نشان دهد، اما امام^(ع) که از قصد و نیت‌های شوم مأمون آگاه بودند به هیچ وجه زیر بار ظلم و بی‌عدالتی نمی‌رفتند. در نهایت مأمون نیز، مانند بسیاری از حاکمان پیش از خود، برای رسیدن به خواسته‌هایش تصمیم گرفت امام^(ع) را از سر راه خود کنار بزند.

او امام^(ع) را با انگور مسموم کرد. ایشان در روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هـ. ق و در ۵۵ سالگی بر اثر مسمومیت به شهادت رسیدند. پیامبر^(ص) درباره محل دفن امام رضا^(ع) فرموده‌اند: «پاره تن من در خراسان دفن خواهد شد؛ هیچ گرفتار و گناهکاری او را زیارت نکند جز اینکه خداوند گرفتاری او را برطرف سازد و گناهانش را ببخشد.»*

* عیون اخبار الرضا، جلد ۲، ص ۲۵۷

۷
آبان



اول از همه باید بدانیم کاپیتولاسیون چیست؟ تصور کنید شهروندان آمریکایی در کشوری آسیایی زندگی می‌کنند. مسائل حقوقی این آمریکایی‌ها نه براساس قوانین کشوری که در آن هستند بلکه براساس قوانین کشور خودشان پیگیری می‌شود. در این وضعیت، دولت آمریکایی از دولت آسیایی حق کاپیتولاسیون گرفته‌است.

«کاپیتولاسیون» قانونی بود که در سال ۱۳۴۱ توسط مجلس شورای ملی به نفع مستشاران و نظامیان آمریکایی به تصویب رسید. امام خمینی^(ره) طی سخنان انقلابی در چهارم آبان ۱۳۴۳ در شهر قم فرمودند: «قانونی را تصویب کردند که مستشاران نظامی آمریکا و خانواده‌هایشان از هر جنایتی که در ایران بکنند، مصون هستند! ملت ایران را از سگ‌های آمریکاپست‌تر کردند!» امام خمینی^(ره) در اعلامیه‌ای هدف‌های شوم تحمیل کاپیتولاسیون را بازگو کردند. همین اعتراض بود که باعث شد رژیم شاه ایشان را به ترکیه تبعید کند.

۴
آبان



روز ۱۳ آبان یادآور سه واقعه مهم در تاریخ معاصر ایران است که در سه دوره مختلف رخ داده است. به همین دلیل این روز، روزی به یاد ماندنی در تاریخ کشورمان شد.

۱. تبعید امام خمینی^(ره) به ترکیه در سال ۱۳۴۳؛

۲. شهادت دانش آموزان در دانشگاه تهران در همین روز در سال ۱۳۵۷؛

دانشجویان و دانش آموزان در اعتراض به جنایات‌های حکومت پهلوی شعار سر می‌دادند و خواستار حکومتی اسلامی بودند. رژیم شاه، برای سرکوب کردن اعتراض‌ها، مثل همیشه این نوجوانان و جوانان را به گلوله بست و بسیاری از آن‌ها را به شهات رساند. اما صدای اعتراض‌ها خاموش نشد. اعتراض روز سیزده آبان شروعی برای اعتراض‌های بعدی بود؛ شروع مسیری که به پیروزی مردم و آنچه خواهانش بودند منجر شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این روز را روز دانش آموز نامیدند تا یاد آن نوجوانان و جوانان شجاع و آگاه و از خود گذشته تا همیشه زنده بماند و دانش آموزان نسل‌های بعد نیز با هوشیاری از حق خود دفاع کنند و زیر بار ظلم و ستم نروند.

۳. تسخیر لانه جاسوسی، که همان سفارت آمریکا در تهران بود و به مرکزی برای جاسوسی و خرابکاری در کشور تبدیل شده بود، توسط دانشجویان غیور تهرانی؛

از اواخر دهه بیست (با تمام شدن جنگ جهانی دوم) دخالت مخرب آمریکا در کشور ما شروع شد که اولین آن‌ها کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تهران بود. این کشور همواره تسلط زورگویانه‌ای بر دولت‌مردان و حتی شاه ایران داشت به طوری که اقدامات سرکوبگرانه شاه در جریان انقلاب با دستور و اطلاعات مستقیم آن‌ها انجام می‌شد. دانشجویان در سال ۱۳۵۸ پاسخ به این شرارت‌ها مرکز آن‌ها در ایران که همان سفارت‌خانه‌شان بود را گرفتند و امام نیز اقدام آن‌ها را تحسین کرد و آن را انقلاب دوم نامید.



۱۳
آبان

روز ملی مبارزه با
استکبار جهانی و
روز دانش‌آموز

آغاز امامت حضرت
ولی‌عصر (عج)

ولادت پیامبر (ص)
و ولادت
امام جعفر صادق (ع)

روز کتاب و
کتابخوانی

همیشه آغاز امامت یک امام با شهادت امام پیشین همراه بوده است. همیشه داغ شهادت سنگین بوده و غم از دست‌دادن یک امام برایمان سنگین‌تر از شادی امامت امام بعدی بوده است. درباره امامت امام‌زمان^(عج) هم این ماجرا صادق است، اما از آنجایی که ایشان امام زنده و قائم ما هستند آغاز امامتشان را جشن می‌گیریم و از خدا می‌خواهیم ظهورشان را نزدیک کند.

حضرت مهدی^(عج) در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری به دنیا آمدند. ایشان پس از شهادت پدرشان، امام‌حسن عسکری^(ع) وارد دوره غیبت صغری شدند. این دوره ۶۹ سال طول کشید. پس از آن، دوره غیبت کبری شروع شد که تا زمان ما ادامه دارد.

۱۵
آبان

۲۴
آبان

پیامبر^(ص) خصلت‌های نیکوی بسیاری داشتند. یکی از آن‌ها غم‌خواری برای دیگران بود. ایشان می‌فرمودند: «یتیمان را نوازش کنید و غریبان را ارج بنهید؛ زیرا خودم در کودکی به درد یتیمی و در بزرگی به رنج غریبی دچار شدم» و نیز می‌فرمودند: «هرکس یتیمی را سرپرستی کند و بی‌پروا کند، در آخرت با من درجه همسان خواهد داشت.»

۲۴
آبان



ماهی‌ها در خیابان

را بغل کند.

صدای رعد را دوست ندارم اما هر کار می‌کنم نجمه به خانه نمی‌آید. عمه می‌گوید: «تو دیگر بزرگ شده‌ای و مثل نجمه بچه نیستی. ده سالت است. کنارش بایست و مراقبش باش». خودم شنیدم که یک بار به مامان می‌گفت: «حق دارد طفل معصوم. آب جلوی چشمش پدر و مادرش را برده...» همیشه وقت حرف زدن از نجمه گریه‌اش می‌گیرد.

باران که شدید می‌شود نجمه عروسک را توی یکی از چاله‌های پُر آب وسط کوچه می‌اندازد و خودش برمی‌گردد زیر درخت. می‌پرسم: «دیگر دوستش نداری؟» و به خودم قول می‌دهم اگر واقعا بی‌خیال آن عروسک زشت بشود، یکی از عروسک‌هایم را به او هدیه بدهم. اصلاً همان عروسک را برایش می‌آورم که اگر پستانک را از دهانش در می‌آوردم گریه می‌کرد و اگر کف دست راستش را فشار می‌دادم می‌خندید. هم‌سن نجمه بودم که مامان عروسک را برایم خرید. تولد شش سالگی‌ام بود. من فقط همان روز اول با عروسک بازی کردم شاید نجمه بیشتر از من دوستش داشته باشد. نجمه سرش را کج می‌کند تا آن عروسک خیس و کتیف را توی چاله آب نبیند و می‌گوید: «خودش می‌خواست. آب را دوست دارد.» عروسک توی چاله فرو می‌رود. می‌گویم: «الان غرق می‌شود.» فکر می‌کنم الان می‌دود و عروسک را برمی‌دارد؛ اما نجمه فقط از گوشه چشم به عروسک نگاه می‌کند و می‌گوید: «می‌دانی اسمش چیست؟» شانه‌هایم را بالا می‌اندازم. می‌گوید: «ماهی. قبل از اینکه بگیرمش مثل ماهی‌ها توی خیابان‌های شهر شنا می‌کرد، من هم اسمش را گذاشتم ماهی!»

عمه مهین می‌گفت که وقتی پیدایش کرده بودند، عروسک را محکم بغل کرده و به خودش چسبانده بود. خانه‌شان را آب برده بود؛ تمام خانه‌ها را آب برده بود. پدرش نجمه را به همسایه‌ها سپرده و رفته بود تا مادرش را پیدا کند ولی دیگر برگشته بود. مادرش را هم دیگر کسی ندیده بود. حتی یک لحظه هم نمی‌توانم خودم را جای نجمه بگذارم و بفهمم چطور همه این چیزها را تحمل می‌کند. فکرش را بکن، یک روز با صدای باران از خواب بیدار بشوی، بدوی پشت پنجره بایستی و نگاه کنی که چطور قطره‌های باران از روی برگ‌های درخت روبه‌روی خانه‌تان سُر می‌خورند پایین و تا به خودت بیایی دیگر چیزی جز آب دور و بَرِت نبینی.

روزهای اول عمه برای نجمه یک پیراهن قرمز دوخت اما هر کار کرد نجمه آن را نپوشید. می‌گفت: «دوست ندارم ماهی بشوم. ماهی‌ها زود می‌میرند.» وقتی عمه پرسیده بود که چرا فکر می‌کند اگر پیراهن قرمز بپوشد ماهی می‌شود، نجمه چشم‌هایش را با پشت دست پاک کرده و پاسخ داده بود: «آن روز که باران می‌آمد، پیراهن

نجمه دوست دارد همیشه باران بیارد، تمام تنش خیس بشود و همان‌طور که با صدای رعد از ترس می‌لرزد، چشم بدوزد به قطره‌های باران که از دل ابرها می‌چکند روی سروصورتش.

امروز هم باران می‌بارد. نجمه عروسکش را بالای سرش و رو به آسمان می‌گیرد و خودش خیره می‌شود به زمین. انگار لابه‌لای قطره‌های باران دنبال چیزی می‌گردد. دستش را می‌گیرم و می‌کشم زیر درخت کاج قدیمی ته کوچه که کمتر خیس بشویم. عروسکش را محکم به سینه‌اش می‌چسباند و می‌پرسد: «آب باران کجا می‌رود؟» در پاسخش، شانه‌هایم را بالا می‌اندازم. یاد زنگ‌های علوم و جغرافی می‌افتم و بی‌حوصله می‌گویم: «یک مقدارش می‌رود زیر زمین، بقیه‌اش هم می‌رود تا به رودی، چشمه‌ای برسد و همراهش برود تا دریا، بعدش هم اقیانوس.» نجمه عروسک را توی بغلش جابه‌جا می‌کند و صورتش را برمی‌گرداند سمت من: «آدم‌ها را هم با خودش می‌برد تا اقیانوس؟»

عروسکش خیلی زشت است. دلم نمی‌خواهد نگاهش کنم. پارچه‌ای و دست‌دوز است، پنبه‌ها توی دست و پاهایش گوله‌گوله شده‌اند. صورتش هم سیاه است و کتیف. یک چشمش نصفه شکافته و نخش از صورتش آویزان است. هر بار چشمم به عروسک می‌افتد، تمام تنم از ترس می‌لرزد؛ اما نجمه آن را یک لحظه هم زمین نمی‌گذارد.

نجمه پاهایش را به زمین می‌کوبد و جیغ می‌زند: «آدم‌ها را هم با خودش می‌برد تا اقیانوس؟» آدم نمی‌داند باید چه جوابی بدهد. هر چه بگوید، نجمه باز یک سؤال دیگر می‌پرسد و اگر جواب‌ها همان‌هایی نباشد که دلش می‌خواهد، با جیغ و فریادهایش روزگار آدم را سیاه می‌کند. سرم را جوری تکان می‌دهم که معلوم نیست جوابم نه است یا آره. عمه می‌گوید: «حق دارد بیچاره، یک‌روزه تمام کس و کارش را از دست داده است. باید بیشتر مراقبش باشیم تا به خانه جدید و به ما عادت کند.»

اما باران نمی‌گذارد. نجمه تا صدای رعدوبرق را می‌شنود، رنگش می‌پرد، می‌دود توی کوچه و خیره می‌شود به آسمان؛ جوری که آدم نمی‌فهمد باران را دوست دارد یا از آن می‌ترسد. عمه روزهای اول نمی‌خواست بگذارد بیرون برود، سرما و مریضی را بهانه می‌کرد اما هر کار می‌کرد توی خانه سرگرمش کند و حواسش را از باران و صدای رعدوبرق پرت کند، فایده نداشت. نجمه زل می‌زد به پنجره و مثل بچه گنجشک مریضی می‌لرزید. عمه بغلش می‌کرد و سرش را به سینه‌اش می‌چسباند، نجمه خودش را به زور از بغل عمه بیرون می‌کشید، دستش را می‌گرفت و می‌کشید سمت در. عمه در را باز می‌کرد و نجمه پابره‌نه می‌دوید وسط کوچه، سرش را بالا می‌گرفت و دستش را جوری باز می‌کرد که انگار می‌خواست قطره‌های باران

زانوهایش می‌گذارد و چانه‌اش را به آن تکیه می‌دهد. یک دفعه انگار دلش پر از امید شده و دیگر آن دختر غمگین و تنهای چند دقیقه قبل نیست. می‌پرسد: «باران ماهی‌ها را کجا می‌برد؟» نمی‌خواهم باز هم جواب الکی بدهم. دلم می‌خواهد واقعاً می‌دانستم باران با آن همه ماهی‌های رنگی که یک روز در خیابان‌ها شنا می‌کردند چه کرده و آن‌ها را به کجا برده است. می‌گویم: «خورشید که می‌تابد، قطره‌های باران که روی زمین مانده‌اند، بخار می‌شوند و دوباره به آسمان برمی‌گردند. شاید بعضی ماهی‌ها هم با آن‌ها به آسمان بروند.» نجمه سرش را بلند می‌کند و آرام می‌پرسد: «حتی ماهی‌های قرمز؟» سرم را جوری تکان می‌دهم که معلوم نیست می‌خواهم بگویم آره یا نه. ابرها خودشان را به هم می‌کوبند، نورشان آسمان را روشن

مامان قرمز بود برای همین ماهی شد و آب او را با خود برد.» از نجمه می‌پرسم: «پیراهن عروسکت که قرمز نیست پس چطور آن روز مثل ماهی‌ها شنا می‌کرد؟» نجمه به درخت تکیه می‌دهد، از تنه‌اش سر می‌خورد و پای درخت می‌نشیند. پیراهن آبی‌اش تا کمر خیس می‌شود. از سؤال پشیمان می‌شوم. لابد اگر من هم در شهری بودم که یک‌روزه زیر آب رفت، تک‌وتنها روی پشت‌بام خانه‌ای غریبه چشم‌به‌راه آشنایی می‌ماندم و هر کس از دور می‌آمد فکر می‌کردم پدر یا مادرم است، همه را به شکل ماهی می‌دیدم و آن وقت دل می‌بستم به تنها چیزی که توانسته بودم از آب نجاتش بدهم، حتی اگر عروسکی زشت و کثیف بود. نجمه می‌گوید: «تو که آنجا نبودی. خیابان پر از ماهی بود. ماهی‌های قرمز و سیاه. خودم از توی آب گرفتمش و گرنه او هم مثل ماهی‌های دیگر خفه می‌شد.»

باران امروز خیال بند آمدن ندارد. نجمه دست‌هایش را روی



بیشتر بخوانیم

احمد، احمد

چاپ اول سال: ۱۳۷۹

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

مؤلف: علی ناصری

تلفن: ۰۵۴۰۰۲۲۹۴۰-۰۲۱

کتاب احمد، احمد برگزیده بخش کودک و نوجوان سومین دوره جایزه خاتم است. این کتاب، داستان پدربزرگی را روایت میکند که کم‌کم نشانه‌های بیماری فراموشی (آلزایمر) در وی ظاهر می‌شود. نخستین نشانه مربوط به روزی است که برای خرید مایحتاج، از خانه خارج می‌شود، اما پس از چند ساعت جست‌وجو او را در پارکی پیدا می‌کنند در حالی که روی نیمکت به خواب عمیقی فرو رفته است؛ پس از آن، نشانه‌ها یک‌به‌یک افزایش می‌یابند.
در ادامه ماجرا...



می‌کند و صدای فریاد ابرها را توی گوشمان می‌ریزد. نجمه می‌لرزد اما باز هم حاضر نیست به خانه برگردد. نمی‌گذارد چتر را هم باز کنم. دستش را بالای سرش می‌گیرد و به آسمان خیره می‌شود. باران از لابه‌لای برگ‌های درخت کاج روی سرمان می‌ریزد. عمه در خانه را باز کرده و صدایمان می‌کند. هر کاری می‌کنم نجمه از جا بلند نمی‌شود. می‌گوید: «چرا باران دیگر آنقدر نمی‌بارد که باز ماهی‌ها در خیابان‌ها شنا کنند؟» در تلویزیون گزارشگری را دیده بودم که از ماهی‌هایی حرف می‌زد که در طغیان رود همراه سیل روانه شهر شده بودند و حالا با خشک شدن آب جسدهایشان کنار خانه‌های ویران بوی زهم گرفته بودند. می‌گویم: «دلت می‌خواهد ماهی‌ها در خیابان‌ها گم بشوند؟ آن‌ها که جایی را در شهر نمی‌شناسند.» نجمه به قطره‌های باران که کم شده‌اند نگاه می‌کند و می‌گوید: «اما ماهی قرمزها هیچ‌وقت گم نمی‌شوند. آن‌ها همه خیابان‌ها را بلدند.» دلم می‌خواهد زودتر به خانه برگردیم و لباس‌هایم را عوض کنم. می‌گویم: «فعلاً همین ماهی سیاه و کثیف را بردار برویم خانه. آن‌ها هم اندازه ماهی قرمزها قشنگ‌اند.» نجمه به عروسکش که ته جاله باران گرفته فرورفته خیره می‌شود و می‌گوید: «دیگر دوست ندارد با من بیاید. می‌خواهد آنجا بماند تا خورشید بخارش کند و به آسمان برود.» باران که قطع می‌شود نجمه از جا بلند می‌شود و به سمت خانه می‌رود. دم در برمی‌گردد و به چاله و عروسکش نگاه می‌کند و زیر لب می‌گوید: «شاید آن بالا مامان بتواند چشمش را بدوزد. این جوری وقتی دوباره با باران برگردد، می‌فهمم که مامان را دیده. اصلاً شاید مامان و حتی بابا را هم با خودش بیاورد و خیابان‌های شهر پر از ماهی‌هایی شود که دیگر آب باران نمی‌خواهد آن‌ها را به دریا و اقیانوس ببرد.» با این حرفش مطمئن می‌شوم که امکان ندارد نجمه از عروسک بچگی‌های من خوشش بیاید حتی اگر بتواند بخندد و گریه کند. عروسک زشت و کثیفش را از توی چاله برمی‌دارم و به خانه می‌روم. حالا دیگر ازش نه می‌ترسم و نه بدم می‌آید. وقتی می‌شورمش و چشمش را می‌دوزم خیلی هم قشنگ می‌شود. از پارچه‌های توی بقچه مامان یک تکه پارچه قرمز پیدا می‌کنم و برایش یک پیراهن قرمز می‌دوزم. ماهی قرمز سفره هفت‌سینمان هنوز زنده است. تنگ ماهی را برمی‌دارم و به خانه عمه می‌روم. نجمه خواب است. عروسک و تنگ ماهی را بالای سرش می‌گذارم. نجمه توی خواب لبخند می‌زند؛ حتماً دارد خواب مادرش را می‌بیند که با قطره‌های باران برگشته و یک پیراهن قرمز پُرچین پوشیده است؛ درست شبیه بقیه ماهی قرمزهایی که آن روز در خیابان‌های شهر شنا می‌کردند.



می‌رسد که به آسمان نوری

یاسمن رضائیان
تصویرگر: رضا مکتبی

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ
أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ
عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ
رسولی از خود شما به سوتیان آمد که رنج‌های
شما بر او سخت است و اصرار به هدایت
شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤوف و
مهربان است.
(سوره توبه، آیه ۱۲۸)

دنیایی که تو آفریده‌ای مکان بسیار
شگفت‌انگیزی است. هر روز به مخلوقات تو فکر می‌کنم.
شگفت این‌که هیچ چیز را بیهوده خلق نکرده‌ای؛ درخت‌ها، پرنده‌ها، خنده‌ها
و انتظارها، سیب‌ها و رازهای درون قلب آدم‌ها، هیچ کدام را بی‌دلیل نیافریده‌ای.
بشت هر خلقتی داستان باشکوهی است که راز آفرینش هر آفریده را روایت می‌کند.
با خودم بیشتر فکر می‌کنم. دنیای تو بسیار شگفت‌انگیزتر از این‌هاست. هر چه را آفریدی
هدایت کردی؛ هیچ چیز را به حال خودش رها نکردی. لابد با خودت گفتی هر کدام از آفریده‌هایم
نیاز به چراغی دارند که اگر در مسیرشان به شب رسیدند، بتوانند راه خود را بیابند. بعد چراغ را آفریدی؛
نور را و راهنما را.

قلب هر موجود را راهنمایش قرار دادی. قلب خانه توست. پس این تو هستی که از درون قلب‌هایمان ما را
هدایت می‌کنی. ما با نور حضور تو راه را می‌یابیم.
از میان همه مخلوقات، انسان خوشبخت‌ترین است؛ چون دو راهنما دارد: پیامبری در قلب و پیامبری در دنیا.
پیامبری که تو فرستادی نه تنها ما را راهنمایی می‌کند، بلکه نگران و دلسوز ماست که در مسیر درست پیش برویم. از
لطف و مهر و رأفت بی‌پایانش است که حضورش، کلام و معجزه‌اش، پر از نور و روشنایی و راهنمایی است.
گاهی با خودم فکر می‌کنم او که نامش محمد (ص) است، باید سراپایش نور باشد؛ طوری که هر جا باشد آنجا مثل
روز روشن و آفتابی می‌شود. با خودم می‌گویم جنس این نور با همه نورهای دیگر فرق دارد؛ مثل نوری است که
در قلبمان وجود دارد: گرم و صمیمی و دنباله‌دار. بعد تصور می‌کنم دنباله این نور به آسمان می‌رسد.
این روزها سرحال و پرانرژی هستیم. این روزها به مخلوقات تو فکر می‌کنم؛ به نوری که در وجودشان
می‌درخشد. این روزها بیشتر از قبل به خودم و داستان آفرینش انسان‌ها فکر می‌کنم. به زمان‌های دورتر
فکر می‌کنم. به آن روز که محمد (ص) را آفریدی و گفتی ایشان راهنمای آیندگان خواهند بود.
به سال‌هایی نزدیک‌تر فکر می‌کنم؛ زمانی که مرا آفریدی و در قلبم نور خودت را
قرار دادی و گفتی محمد (ص) پیامبر تو خواهد بود. از تصور اینکه مرا با روشنایی
نور و هدایت محمد (ص) به این دنیا روانه کرده‌ای قند در دلم آب
می‌شود و با خودم می‌گویم من راه و روشنایی را
گم نخواهم کرد.



شگفتی‌های فردا

سعید چگینی

در این سلسله مطالب، می‌خواهیم با فناوری‌های برتر آینده آشنا شویم؛ فناوری‌هایی که قرار است در خدمت بشر باشد آسایش زندگی او را افزایش دهد و باعث تسهیل امور روزانه شود. از منظر دیگر، شاید آشنایی با این فناوری‌ها موجب شود شما دانش آموز گرامی با دید عمیق‌تر و آگاهی بیشتر رشته تحصیلی و شغل آینده خود را انتخاب کنید.

سی فناوری برتر
دهه آینده

هوش مصنوعی

Artificial Intelligence یا AI

هوش مصنوعی، به عبارت دیگر مطالعه و طراحی عناصر هوشمند، به سیستم‌هایی گفته می‌شود که می‌توانند واکنش‌هایی مشابه رفتارهای هوشمند انسانی از جمله درک وضعیت‌های پیچیده، شبیه‌سازی فرایندهای تفکر و شیوه‌های استدلالی انسانی و پاسخ موفق به آن‌ها، یادگیری و توانایی کسب دانش و استدلال برای حل مسائل را داشته باشند.

برای یادگیری هوش مصنوعی، باید سراغ الگوریتم، برنامه‌نویسی به زبان‌هایی مانند پایتون (Python) و آموزش علوم شناختی (Cognitive Science) که ترکیبی از روانشناسی، فلسفه ذهن، زیست‌شناسی مغز و علوم رایانه است، بروید و فراتر از این موارد، بایستی با ساختار مغز آشنا شوید.



اینترنت اشیا (Internet of Things یا IoT)

اینترنت اشیا اتصال دستگاه‌های مختلف به یکدیگر از طریق اینترنت است. با به کارگیری اینترنت اشیا برنامه‌ها و دستگاه‌های مختلف می‌توانند از طریق اتصال اینترنت با یکدیگر و حتی انسان ارتباط داشته باشند. برای نمونه، می‌توان به یخچال‌های هوشمند که به اینترنت متصل هستند اشاره کرد. این یخچال‌ها شما را از موجودی و تاریخ انقضای مواد خوراکی داخل یخچال باخبر می‌سازند. در واقع، اینترنت اشیا شما را قادر می‌سازد تا اشیا را که استفاده می‌کنید از راه دور و به کمک زیرساخت‌های اینترنتی مدیریت و کنترل کنید.

پیش‌بینی شده تا سال ۲۰۲۰، ۳۴ میلیارد دستگاه به اینترنت متصل شوند.

برای توسعه اپلیکیشن‌های اینترنت اشیا شاید بیش از صد ابزار از پلتفرم وجود دارد.

کانتیکی (Contiki) یک سیستم عامل متن باز برای شبیه‌سازی اپلیکیشن‌های آی‌اوتی یا اینترنت اشیاست. چند نمونه از کاربردهای این سیستم عامل عبارت‌اند از کنترل سیستم‌های روشنایی خیابان‌ها، کنترل و نظارت صدا در شهرهای هوشمند، نظارت و بررسی وضعیت تشعشع و هشدارها اشاره کرد. این سیستم عامل رامی توان روی توزیع‌های مختلف سیستم عامل لینوکس (ترجیحاً اوبونتو) نصب کرد. کوجا (Cooja) نیز یک شبیه‌ساز یا امولاتور است که در سیستم عامل کانتیکی قرار دارد.





تلفن همراه

تلفن‌های همراه از ده سال پیش چقدر پیشرفت کرده‌اند؟ آن‌را نه دو برابر، بلکه ده‌ها برابر کنید. اینترنت پر سرعت، پردازنده‌های قوی گرافیکی، صفحات نمایشگر منعطف و ناشونده، باتری‌های هیدروژنی که با آب شارژ می‌شوند و با استفاده از فناوری نانو، در عین کوچک بودن، می‌توانند انرژی خود را بیش از یک هفته ذخیره کنند. این‌ها تنها گوشه‌ای از فناوری‌های تلفن همراه در دهه آینده است.

بلاکچین (Blockchain)



بلاک چین زنجیره‌ای از بلوک‌هاست که یک نوع سیستم ثبت اطلاعات و گزارش است؛ در واقع نوع جدید و خاصی از شبکه اینترنتی است که در آن اطلاعات مختلف به صورت بلوک‌های هم‌شکل طبقه‌بندی می‌شوند. این بلوک‌ها میان همه اعضای شبکه به اشتراک گذاشته می‌شوند و با استفاده از رمزنگاری، امکان حذف و دست کاری اطلاعات ثبت شده تقریباً غیر ممکن است. این اطلاعات می‌تواند مربوط به حساب‌های بانکی شما باشد یا ارزهای رمز گذاری شده دیجیتال مانند بیت کوین.

من در یک جمع صد نفری بر گهای از اطلاعات را بالا می‌گیرم و همه با تلفن همراهشان از آن برگه عکس می‌گیرند. اگر من آن اطلاعات را نابود کنم یا در آن تغییری دهم، دیگر جمع آن تغییرات را نمی‌پذیرد؛ زیرا آن‌ها یک کپی از نسخه اصلی را دارند، مگر اینکه من تلفن همراه همه را بگیرم و آن عکس را حذف کنم. وقتی شما به یک شبکه بلاک چین متصل می‌شوید، یک نسخه از کل بلاک چین را دریافت می‌کنید؛ ولی به دلیل رمزنگاری پیشرفته و پیچیده، تغییر در بلاک چین امکان‌پذیر نیست. اگر می‌خواهید خودتان بلاک چین بسازید، پیشنهاد می‌کنم از زبان برنامه‌نویسی پایتون و فریم‌ورک 'فلاسک' (Flask) استفاده کنید.

کلان داده یا موداده (Big Data)



با شنیدن نام کلان داده یاد چه چیزی می‌افتید؟ شاید وبسایت‌های بزرگی مانند گوگل، کلان داده، مه داده یا بیگ دیتا به مجموعه‌های داده‌ای بزرگی گفته می‌شود که به قدری کلان و حجیم‌اند که با ابزارهای مدیریتی و پایگاه‌های داده سنتی و معمولی نمی‌توان آن‌ها را مدیریت کرد. مشکلات اصلی در کار با این نوع داده‌ها مربوط به برداشت و جمع‌آوری، ذخیره‌سازی، جست‌وجو، اشتراک گذاری، تحلیل و نمایش آن‌هاست.

این مبحث، به این دلیل هر روز جذابیت و مقبولیت بیشتری می‌یابد که با استفاده از تحلیل حجم‌های بیشتری از داده‌ها، می‌توان تحلیل‌های بهتر و پیشرفته‌تری را برای مقاصد مختلف، از جمله مقاصد تجاری، پزشکی و امنیتی ارائه داد و نتایج مناسب‌تری را دریافت کرد. مثال ملموس کلان داده، اپلیکیشن‌های (برنامک) مسیریابی است که می‌توانند کوتاه‌ترین راه به مقصد شما را تشخیص داده و نمایش دهند.

امروزه، تحلیل کلان داده‌ها به اندازه دسترسی و استفاده از اینترنت اهمیت دارد. به زبان ساده، به اطلاعات در حجم کلان، سرعت زیاد و انواع گوناگون که باعث کاهش هزینه و ریسک می‌شود و از طرفی برای استخراج داده‌های مورد نیاز و هدفمند، به روش و استراتژی خاصی نیاز است کلان داده می‌گویند.

متخصصان کلان داده با استفاده از امکانات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری مانند هَدوپ (Hadoop) می‌توانند حجم زیادی از داده‌ها را بر روی ماشین‌های مختلف پردازش و مدیریت کنند. ادامه دارد...

پیشنهاد می‌کنم درباره کلان داده و هَدوپ تحقیق کنید و از طریق راه‌های ارتباطی مجله، یافته‌های خود را برای ما بفرستید.

منبع: wiki-brands.com

۱. Framework مجموعه‌ای از ابزارها، کتابخانه‌ها، قراردادهای است که این امکان را به برنامه‌نویسان می‌دهد تا با توابع و کلاس‌های از پیش تعریف شده، ضمن ایجاد امنیت بیشتر برای برنامه‌ها، از کد کمتری در برنامه‌های خود استفاده کنند.

گنبد آفتاب

برای امام (ع) رضا

بی کران
مثل آب
پرشکوه
مثل کوه
قلب های سنگ
در برابرت
ذره ذره آب می شود
پشمها
با نگاه سوی گنبدت
آفتاب می شود

حامد محقق

آفرین

این یکی سیب
آن یکی فرما
دیگری پر تقال می آرد

سایه سار و پناه رهگذران
لانه امن هویه های کلاغ...

هر درفتی وظیفه ای دارد
ساده، بی ادعا، وظیفه شناس
آخرین بر شما
سپاس
سپاس....

فاطمه سالاروند

چون با منی چه جویم؟

تا چشم باز کردم، نور رخ تو دیدم
تا گوش بر گشادم، آواز تو شنیدم

چندان که فکر کردم، چندان که ذکر گفتم
چندان که ره سپردم، بیرون ز تو ندیدم

تا کی به فرق پویم، جمله تویی چه گویم؟
چون با منی چه جویم؟ اکنون بیارمیدم

عمری به سر دویدم، گفتم مگر رسیدم
با دست هر چه دیدم، جز باد می ندیدم

فریاد من از آن است کاندرا پس درم من
در بسته ماند بر من، وز دست شد کلیدم

عطار را به کلی از خویشتن فنا کرد
چون در فناء عشقت ذوق بقا چشیدم

فریدالدین عطار نیشابوری

از آسمان صبح

بی تاب شو مسافر دریا
از تنگ دل بکن

پر باز کن کبوتر در بند
بال و پری بزن

نگذار شور و شوق رهایی
در گریه‌های تنگ بمیرد

نگذار میله‌های طلایی
پرواز را

از آسمان صبح بگیرد

آتوسا صالحی

عموی رود

عموی مهربان می‌رفت، اما
نگاهش در نگاه کودکان بود
دل بابا برایش تنگ می‌شد
عمو پشت و پناه کودکان بود
دل خود را به دریا زد که دریا
به پای دست‌های او بیفتد
دل هر تشنه با هر جرعه آب
به یاد ماچرای او بیفتد

زالال و جاری و آرام و پرموج
عمو از رود پیزی کم ندارد
به جز او هیچ رودی توی دنیا
به روی شانهاش پرچم ندارد

سید حبیب نظاری

آشتی

من با خودم قهرم
نمی‌دانم چرا

ای کاش او می‌آمد و ما را
با مهربانی آشتی می‌داد

بیوک ملکی

رسیده‌های آبان

سلام دوستان عزیزم. خواندن ایمیل‌ها و پیامک‌های شما کار لذت‌بخشی است. همه پیشنهادها، پرسش‌ها، شعرها و داستان‌های شما برای ما ارزشمندند و دوست داریم از آن‌ها استفاده کنیم؛ ولی بعضی وقت‌ها امکان‌پذیر نیست. مثلاً خیلی از مطالبی که از شما به دست ما می‌رسد متن‌های ادبی هستند. مشکل بزرگ‌تر بیشتر متن‌های ادبی فرستاده‌شده (مضمون) آن‌هاست. یعنی نویسنده جمله‌ها و کلمه‌های زیبا و شاعرانه زیادی را کنار هم چیده، ولی «هدف» نهایی او مشخص نیست. حتی با چند بار خواندن این متن‌ها هم نمی‌توان متوجه مفهوم خاصی شد. شاید این نوع نوشتن در کلاس‌های انشا عادی باشد، ولی در دنیای ادبیات جایگاهی ندارد. حتی در صفحه پاتوق هم نمی‌توان از آن‌ها استفاده کرد. پس قبل از نوشتن، بدانید که چه می‌خواهید بگویید، بعد شکل مناسب آن را پیدا کنید. شاید بهتر باشد یک شعر بگویید، یک خاطره بنویسید، یک داستان و... در این صورت حتی اگر متن ادبی هم نوشتید، خواننده در پایان متن شما نخواهد گفت: «خوب که چی؟»



پاییز من

پاییز هم حال‌وهوای خودش را دارد؛ منظره درختانی که با سخاوت برگ‌های خود را حراج کوچه و خیابان‌ها کردند... کاش هرگز پاییز به آخر نمی‌رسید. پاییز فصل سردی است که در آن خانه‌ها با عشق و محبت گرم می‌شوند. **وجیهه جودی، پایه هشتم از قم**

سلام هم پاتوقی‌های عزیزم. امسال مجله نسبتاً عالی شده مخصوصاً قسمت دست‌پخت که من خیلی دوست دارم. لطفاً چند تا از کتاب‌های خوب را به ما معرفی کنید چون من عاشق کتابم و در مسابقه کتابخوانی رتبه اول آوردم.

نرگس خانم، همیشه در بخش‌های مختلف مجله، کتاب‌هایی را معرفی می‌کنیم. می‌توانی با مطالعه همان‌ها شروع کنی.

سلام. اگر ممکن است، بخشی را به معرفی کارگاه‌های آموزشی نویسندگی اختصاص دهید؛ من عاشق نوشتنم. ممنون.

دوست عزیزم، این موضوع را می‌توانی از اداره ارشاد شهرستان یا از فرهنگ‌سراها پیگیری کنی.



سلام به همه پاتوقی‌های عزیزم. راستش من هیچ علاقه‌ای به مطالعه ندارم، اما نمی‌دانم چرا به خواندن این مجله علاقه خاصی دارم و بخش جدول و ضدزنگ نیز خیلی جذاب هستند. **مهدیس کلهر، پایه هشتم از آمل**

دوست عزیزم، فکر می‌کنم درباره علاقه‌نداشتن به مطالعه اشتباه می‌کنی. اگر این‌طور بود، مجله ما را هم دوست نداشتی. بهتر است موضوعات محبوبت را پیدا کنی تا از مطالعه کردن لذت ببری.

درخواست دارم دانستی‌ها هم در مجله شما باشد. با تشکر سلام حانیه هشتم، پایه هفتم

من از قسمت رمان آشنا

خیلی خوشم می‌آید، اما حیف که قسمت خیلی کمی از رمان را می‌گذارد و پیدا کردن رمان کار ساده‌ای نیست. در قسمت نرمش ذهن، پاسخ معماها به کجا باید ارسال شود؟

نورا باصری، پایه هشتم از تبریز

دوست من، چرا پیدا کردن رمان‌ها کار ساده‌ای نیست؟ می‌توانی به کتابفروشی‌ها یا فروشگاه‌های آنلاین مراجعه کنی. می‌توانی در کتابخانه نیز عضو شوی و رمان‌ها را به امانت بگیری. جواب معماها را هم به آدرس ایمیل یا پیامک ما ارسال کن.





مجله رشد نوجوان واقعاً جالب و مفید است. فقط اگر ممکن است قسمت مربوط به فضا و کهکشان را بیشتر کنید.

تینا مهدوی از فریدیس، پایه هشتم

پاتوقی عزیز، خوشحالم که رشد نوجوان برای تو جالب و مفید است. فکر نمیکنم به خاطر فضای محدود مجله بتوانیم این کار را بکنیم. اگر به علم نجوم علاقه داری، می‌توانی کتاب‌هایی را که در این زمینه چاپ شده‌اند بخوانی.

و خدا همین حوالی است، در کنار تو می‌شنود، می‌بیند،

می‌فهمد حجم غم تو را و تو را تربیت می‌کند با آنچه با تجربه‌هایت به تو آموخته است و عاشقت می‌کند، آری! عظمت خدا بسیار برتر از آن است که می‌اندیشی.

عسل علیزاده

سلام. مجله رشد واقعاً عالی است، ولی جای پیشرفت هم دارد. بهتر است در مجله قسمتی را به مشکلات سن نوجوانی مانند اعتیاد به فضای مجازی اختصاص دهید. با تشکر

فاطمه رضایی، پایه هشتم از شاهین شهر اصفهان

فاطمه جان، خوشحالم که به مشکلات دوران نوجوانی آگاه هستی و دنبال راه حل می‌گردی. کتاب‌ها، مجله‌ها و مشاوران معتبر بهترین منابع برای پیدا کردن پاسخ پرسش‌های تو هستند. سال‌های قبل صفحه‌هایی برای این موضوع داشتیم. می‌توانی به سایت ما مراجعه کنی و آن‌ها را بخوانی. در شماره‌های بعدی هم در مورد فضای مجازی بیشتر سخن می‌گوییم.



ممنون از مجله خوب و عالی رشد جوان. واقعاً سرگرم‌کننده و آموزنده است. لطفاً اگر ممکن است یک بخش مجله را به آموزش زبان‌های خارجی به جز انگلیسی اختصاص دهید، مثلاً فرانسوی و آلمانی.

مهرزاد دارایی، پایه هشتم از دزفول

مهرزاد جان، فکر نمیکنم مجله راه درستی برای یادگرفتن یک زبان خارجی باشد. بهتر است از کتاب‌های آموزشی یا کلاس‌های آموزش زبان استفاده کنی.

سلام. می‌خواستم یک صفحه فوتبالی در مجله داشته باشید. ممنون

علی‌رضا دهقانی، پایه ششم از مشهد

مطالب شما رسید:

- مائده اسلامی‌زاده، استان تهران
- عاطفه صائمان، طالقان
- فاطمه فلاح دینه‌رودی، تنکابن
- شکیلا فریدی، استان کردستان، شهرستان کامیاران
- پریا عمرانی، استان مازندران
- رضا تقوی، چالوس
- هستی نصری، استان اردبیل، شهرستان گرمی
- هاجر آفقی، تبریز
- و...



راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان، پیام‌نگار مجله است به نشانی:

nojavan@roshdmag.ir

و یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۵۹۶

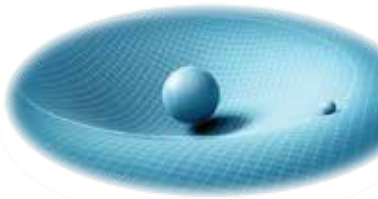
برای نقد و نظر. لطفاً حتماً شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم برای ما بنویسید. از انتشار مطالب و نظرات بدون اطلاعات کافی معذوریم.



نور هم خم می‌شود!

در سال ۱۹۱۵ میلادی، ارائه نظریه «نسبیت عام» توسط «آلبرت اینشتین»، تحولی شگرف در علم فیزیک پدید آورد. نسبیت عام، نقش مکانیک کلاسیک نیوتنی^۱ را کم رنگ کرد و سنگ بنایی برای کیهان‌شناسی نوین گردید. ۴ سال بعد، «آرتور ادینگتون» با رصد یک خورشید گرفتگی کامل، موفق شد نظریه نسبیت عام اینشتین را اثبات کند.

مهدی ناصری
تصویرگر: سام سلماسی



۱. یکی از قدیمی ترین شاخه های فیزیک، که به چگونگی حرکت اجسام می پردازد.

۲ سال بعد، رصد خانه ویلسون، کالیفرنیا

فب، نسبیت عام پیش بینی می کنه که طول موج نور رسیده از یک منبع گرانشی قوی باید تغییر کرده باشه، اما با توجه به رصد های ما انگار هیچ تغییری وجود نداره...

در نظر گرفتن گرانش به عنوان ویژگی هندسی فضا ایره پندان بالبی نیست! قانون گرانش نیوتن به خوبی کار می کنه...

این رصد نشون میده که نسبیت عام اشتباهه.



وقتی فورشیدر کامل تاریک بشه، ما می توئیم ستاره ها رو اطرافش ببینیم... باید تو کمتر از ۷ دقیقه ای که نور فورشیدر به ما نمی رسه از ستاره ها عکاسی کنیم و فاصله ظاهری ستاره ها در عکس ها رو به دست بیاریم...

۲۹ می ۱۹۱۹ -
۷ خرداد ۱۲۹۸

بالاخره یک آزمایش رصدی مناسب برای اثبات خمیده شدن نور ظاهری کردیم؛ آماره بشیدر، ما برای رصد این فورشیدر گرفتگی باید به آفریقا و برزیل برویم...

یک صد سال پیش در چنین لحظه ای، یکی از مهم ترین رصد های تاریخ علم نجوم توسط ادینگتون و همکارانش ثبت شد.



دیکه پیژی نمونه، لوازم عکاسی و رصدی رو آماده کنید...



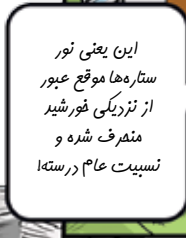
تبریک میگیم آقای اینشتین، شما موفق شدید یک بار دیکه علم رو متحول کنیدا

روزنامه... روزنامه... یک انقلاب دیکه در علم فیزیک...

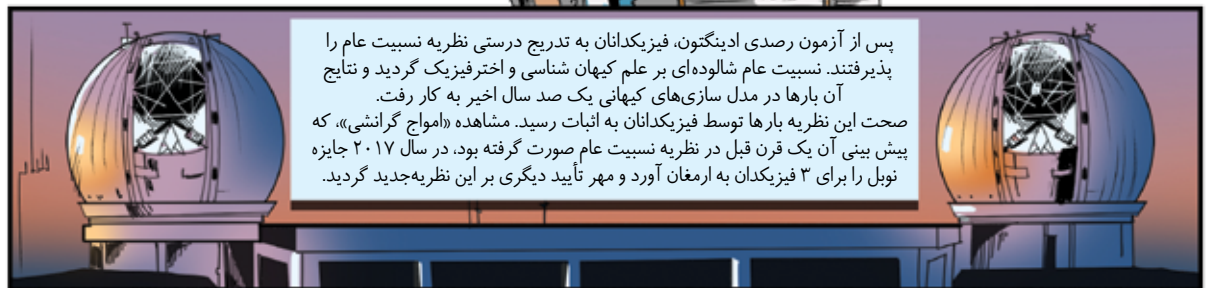
آرتور ادینگتون نظریه پریر اینشتین رو اثبات کرد...

موفق شدیم! موقعیت ستاره ها نسبت به هم موقع فورشیدر گرفتگی متفاوت از موقعیت همیشگی اون ها به دست اومد...

این یعنی نور ستاره ها موقع عبور از نزدیکی فورشیدر منحرف شده و نسبیت عام درسته!



پس از آزمون رصدی ادینگتون، فیزیکدانان به تدریج درستی نظریه نسبیت عام را پذیرفتند. نسبیت عام شالوده ای بر علم کیهان شناسی و اختر فیزیک گردید و نتایج آن بارها در مدل سازی های کیهانی یک صد سال اخیر به کار رفت. صحت این نظریه بارها توسط فیزیکدانان به اثبات رسید. مشاهده «امواج گرانشی»، که پیش بینی آن یک قرن قبل در نظریه نسبیت عام صورت گرفته بود، در سال ۲۰۱۷ جایزه نوبل را برای ۳ فیزیکدان به ارمغان آورد و مهر تأیید دیگری بر این نظریه جدید گردید.



زیورآلات مقوایی

خلق کردن زیورآلات مطابق ذوق و سلیقه شخصی و هماهنگ کردن آن با لباس و... رؤیایی است که هر انسان خوش ذوقی حتماً به آن فکر کرده است. این آرزو خلاقیت برانگیز و دوست داشتنی است. در این آموزش سعی شده با وسایل ارزان قیمت و در دسترس این رؤیا به واقعیت بپیوندد و فرصتی برای شروعی تازه به دست آید. برای کاربردی شدن ساخته‌هایتان می‌توانید علاوه بر گوشواره و گردن آویز به ساخت سنجاق سینه، پیچک، مگنت روی یخچال و دیگر اشیای تزئینی فکر کنید و حتی برای فروش آثارتان اقدام کنید. امیدوارم با دستان هنرمند شما زیباترین‌ها خلق شود.

سپیده فنجی
عکاس: علی خوش جام

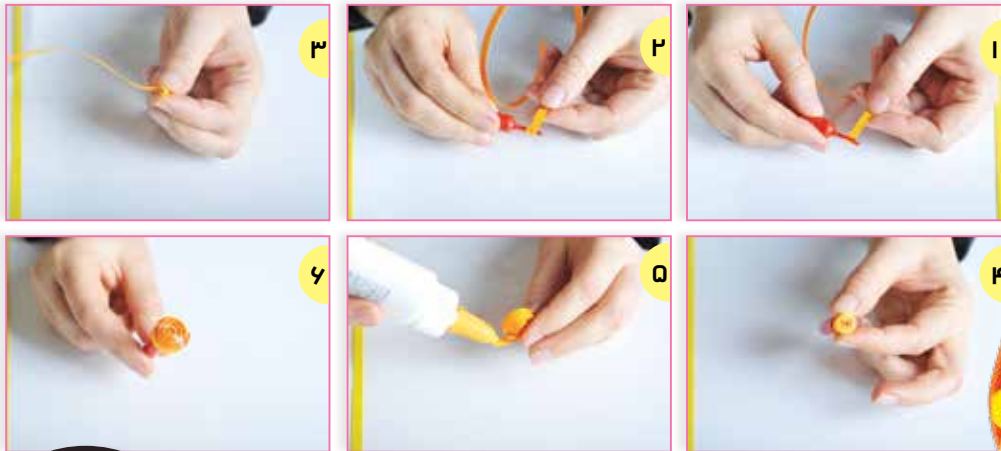
وسایل لازم:

- نوارهای مقوایی
- چسب چوب
- خلال دندان
- چسب Dm5
- پیچک
- حلقه‌های مناسب برای زیورآلات

پیچاندن شل

سعی کنید نوارها هنگام پیچش در یک مسیر منظم قرار بگیرند و بالا و پایین نروند. برای ایجاد فاصله منظم بین پیچش‌ها قبل از خارج کردن دایره از پیچک، کمی آن را بفشارید؛ سپس آن را از پیچک خارج کنید و انتهای آن را با خلال دندان کمی چسب چوب بزنید و بچسبانید.

سر نوار مقوایی را بین شکاف پیچک قرار دهید و آن را دور پیچک بپیچانید و فشار دهید تا ابتدای نوار به سر پیچک محکم شود. اگر پیچک ندارید، سر یک چوب کبریت را شکاف داده و ابزار ابتکاری بسازید.



پیچاندن فشرده

نوار مليله را دور پیچک، محکم بپیچید و نوار را بلافاصله بچسبانید.



از این شکل‌ها گل‌های ساده بسازید

برای چسباندن گلبرگ‌ها به یکدیگر چسب چوب را لبه گلبرگ بزنید. برای استحکام کار، حلقه انگشتر را با چسب حرارتی به گل بچسبانید.



۲



۱



۴



۳



دایره توخالی

نوار ملیله را دور یک شکل استوانه‌ای مثل چوب گرد بستنی یا مداد بپیچانید و بین لایه‌ها چسب بزنید.

۲



۱



شکل‌های دورنگ؛ شکل کروی

دو نوار را در امتداد هم بچسبانید و کمی صبر کنید تا خشک شود و سپس بپیچانید. ابتدای دو نوار را روی هم بچسبانید و هم‌زمان بپیچانید. دایره فشرده بسازید و درون آن را فشار دهید تا شکل کروی به خود بگیرد برای استحکام بیشتر، بهتر است درون شکل را چسب بزنید. حالا با کمک شکل‌های پایه‌ای که در این مطلب آموخته‌اید زیورآلات زینتی بسازید. برای استحکام بیشتر، پس از پایان کار دورتادور را با نواری مقوایی دورگیری کنید. برای حلقه آویز زیورآلات، از گردنبندها و گوشواره‌هایی که دیگر کاربردی ندارند استفاده کنید.

از چسب Dm5، چسب مخصوصی که پس از خشک شدن بی‌رنگ می‌شود، یا چسب چوب رقیق شده روی کار استفاده کنید. این چسب باعث می‌شود که زیورآلات شما محکم شده و در برابر رطوبت مقاوم‌تر شوند.



برای آویز گردنبد می‌توانید از بندهای چرمی استفاده کنید.

۴



۳



۲



گوش به فرمان دوست!

○ جیب یوسفزاده

خداوند یکتای بی‌همتا در خلق همه آفریده‌های خود، به‌ویژه در خلقت انسان، حساب و کتاب دقیقی برقرار کرده است. برای مثال،

- پس از شیرخوارگی، دندان‌های شیری جوانه می‌زنند.
- با تمام‌شدن دوران کودکی، آن دندان‌ها مرخص می‌شوند و یک دست دندان نو جای آن‌ها را می‌گیرد.

- در موهای ابروهایمان حافظه‌ای قرار داده است تا ثابت بمانند و مثل موهای سر دائم رشد نکنند.

- قلبمان را طوری طراحی کرده است تا موقع ورزش و فعالیت شدید بدنی، تندتر بتپد و انرژی و اکسیژن کافی به عضلات برساند.

- در کلیه‌هایمان فیلتر بسیار ظریفی قرار داده است که سموم بدن را از خود رد می‌کند، اما به گلبول‌های خون اجازه عبور نمی‌دهد.

- در چشم‌هایمان دریچه‌های خودکاری قرار داده است تا موقع تابش نور شدید، تنگ‌تر شوند و از آسیب جلوگیری کنند.

و بالاخره، زمان معینی برای رشد کامل جسمی و عقلی قرار داده است تا با عبور از آن، دوران کودکی را پشت سر بگذاریم و به دنیای بزرگ‌سالی وارد شویم؛ دورانی باشکوه و شبیه معجزه.

در دوران زیبایی نوجوانی، علائم خاصی پدیدار می‌شود؛ بعضی از این علائم مانند سبزشدن سیبیل آشکار هستند و برخی علائم مخفی که گاهی از چشم خودمان هم پنهان می‌مانند؛ علائمی مانند رشد عقل و اندیشیدن درباره آغاز و انجام هستی، رویش حس‌های تازه و تجربه حس شاعرانگی و سرودن غزل‌های عاشقانه، حس هم‌دلی و فداکاری، عبور از مسائل پیش‌پافتاده برای رسیدن به هدف‌های بزرگ، قضاوت و تشخیص خوب و بد و زشت و زیبا، غلبه بر خشم و افسارزدن بر غریزه‌های سرکش. شوق پرواز و سر در آوردن از رازهای عالم. البته تضمینی نیست که همه آدم‌ها با عبور از این مرحله به بزرگی و بلوغ برسند. بعضی‌ها فقط به اعتبار شناسنامه بزرگ می‌شوند و مثل میوه‌ای جدامانده از آفتاب، تا آخر کال

می‌مانند و هرگز نمی‌رسند که نمی‌رسند. بعضی‌ها هم ره صدساله را یک‌شبه طی می‌کنند. آن‌ها مثل ورزشکارهایی که رکورد جهان را می‌شکنند و با یک جهش به قله‌های افتخار می‌رسند، نام و اثرشان تا ابد می‌ماند. در روزگار ما این‌چنین آدم‌ها کم نیستند. اما یکی هست که نامش خیلی با شخصیتش جور است. درست حدس زدید، منظورم حسین فهمیده است؛ نوجوانی که مثل تمام هم‌سن‌وسال‌هایش آرزوهای بزرگی داشت و حتما نقشه‌های زیادی برای آینده‌اش ریخته بود. کسی که ناگهان با انتخابی بزرگ روبه‌رو شد؛ انتخاب بین زمین و آسمان، در دو راهی تسلیم و شهادت. اما حسین که همیشه گوش به فرمان دوست بود، خوب می‌دانست به دنبال چیست و فهمیده‌تر از آن بود که تن به تسلیم دهد. او با پیروی از سالار شهیدان، در لحظه‌ای سخت و طوفانی، شهادت را انتخاب کرد تا به همه بگوید زندگی خوب است اما نه به هر قیمتی!

روز نوجوان

بر همه نوجوانان فهمیده‌مهن عزیزمان
مبارک باد.

هنر زندگی

زیر نظر علی رضا بسین
تصویرگر: محمد رضا اکبری
تصویرگر صفات:
حمید خاوندی
مبینه موسیقی

خبر: آخرین شیر ایرانی از انگلستان
به ایران بازگردانده شد.



من هم آدمم

مصطفی اراکی

یک روز که مهربی تلویزیون داشت از فواص شلغم می‌گفت، پدرم چند بار برگشت مرا نگاه کرد و هربار کله‌اش را طوری تکان داد که آرزوی شلغم بودن در تمام وجودم جوانه زد. از خانه بیرون رفتم و سرشار از حس خودکم‌بینی در پارک سرکوپه روی نیمکتی نشستم که ناگهان با شلنگ متصدی فضای سبز که داشت به درفت‌ها آب می‌داد، فیس شدم. انگار مرا پتار دیده بود یا اصلاً ندیده بود؛ از این دیده‌شدن حس بدی داشتم. در همان حال نگاهم به پیرمرد زبهراهی افتاد که سطل ماست به دست دنبال پیزی می‌گشت. پرسیدم: «اتفاقی افتاده؟» پاسخ داد: «می‌فوام برم دستشویی، دنبال یه نفر می‌گردم این سطل رو برم دستش.» گفتم: «من حاضرم اون رو براتون نگه دارم.» نگاهی به سرتابایم انداخت و گفت: «انگار پاره ای نیست؛ سطل ماستم رو با خودم می‌برم.» راه افتاد و رفت. گیج شده بودم. از لحاظ روحی در بدترین وضعیت قرار داشتم. از خودم پرسیدم: چرا مرا آدم حساب نکرد؟

در همین وقت سروکله بزی دوروبرم پیدا شد و شروع کرد به حرف‌زدن با من. از اینکه مرا آدم حساب کرده بود فوش‌ها شدم و فیلی دلم می‌فواست برانم چه می‌گوید و درباره من چه نظری دارد. یادم افتاد اپلیکیشینی دارم که صدای حیوانات را ترجمه می‌کند. گوشی‌ام را نزدیک دهنش گرفتم و او هم به حرف‌زدن ادامه داد. وقتی ترجمه شده‌اش را گوش دادم متوجه شدم تمام افتخارش این است که وجودش برای آدم‌ها مفید است و ذوق می‌کند که آن‌ها از گوشت و پوست و شیرش استقاره می‌کنند و حتی گاهی بچه‌هایشان را با نام بچه‌های او، بزغاله، صدا می‌زنند و از اینکه توانسته در خدمت‌گاندی باشد تا مردم کشورش را از پنگ استعمار نجات برهد، فیلی احساس غرور می‌کند.

وقتی دیدم بزی از اینکه در خدمت انسان‌هاست این قدر به خودش می‌بالد، حس فوبی به من دست داد و با خودم گفتم نباید با چند اتفاق ساده حس بی‌ارزش بودن کنم؛ در حالی که دستم را به نشانه تشکر برای بز بالا بردم، فوشمال از آدم‌بودنم سراغ کار و زندگی‌ام رفتم.

۱. معادل فارسی آن برنامه است.



قاصد مری بربخت

افزای مری قاصری سوار شده بود و در صفا می‌رفت. از فقر و بدبختی شکایت می‌کرد و می‌گفت: «از من بدبخت‌تر در جهان وجود ندارد.»
 مرد زبیری از کنارش می‌گذشت. گفت: «من از تو بدبخت‌تر هم می‌شناسم.»
 پرسید: «کیست؟»
 گفت: «قاصری که سوارش شده‌ای.»



همکار شیطان

روزی مرد شیادی در راهی می‌رفت و می‌گفت: «لعنت فرا بر شیطان.»
 مرد زیرکی که او را می‌شناخت، از کنارش رد شد و این حرف را شنید. قندید و گفت: «چرا همکاریات را لعن و نفرین می‌کنی؟!»



گر به ها هیس!

فرم پیراهن ام پرا تنگ است
نه فقط تنگ بلکه بزرگ است
هس کمبود در بدن دارم
زندگی نیست این که من دارم
کم در این روزگار و عصر جدید
خورمه سبزی به فور من برهید
په باید شنیدنی بفور
بنشیند فلاغی بفور
برود ژیلویی فغن بزند
استر آگانی به تن بزند
مردم از ضعف بس که سویدم
کی کبا شام فوشگی دیدم
برگری جای سوپو پو برهید
ارث من را جلوجلو برهید
هیکلی نونوار می فوهم
کوله ای مارک دار می فوهم
تبلتی باکلاس کم دارم
آس و پاسم لباس کم دارم
پول باشد، ردیف و پر فکتم
با شما هم همیشه کانگتم
ارسلان هر زمان که بیدار است
تا هرودی شبیه آوار است

• مصطفی مشایخی
گر به ها هیس! بپه ها ساکت
وانتی های برصد ساکت
ارسلان تازه رفته فواید
شور و هالی به فانه بفشیره
بهترین حالتش همین فوایب است
پنر بر مفل اعصاب است
می نشیند به شکوه سردارن
یا به زبور طعنه پردارن
که پرا بینی ام و مردم دارم
باشگاهم وسیله کم دارم
از ریاضی نگو که بد سفت است
مفم اصلاً نمی کشد سفت است
گوش هایم چه بر مدل شده اند
هر دو شان سمت شانه ول شده اند



تربیت الاغ

نارانی، الاغی را تعلیم می‌داد تا صرف بزند و می‌فواست از او در نمایشی استفاده کند و پولی به هیب بزند. هکیمی به او گفت: «فورت را فسته کن و از تلاش بیجوره دست بکش. حیوان هیچ وقت صرف زدن از تو یاد نمی‌گیرد. لااقل تو کمی سکوت از او یاد بگیر.»



عزرا فقیر، عزرا غرو صند

عزرا غرو صندری با فرزندان فقیری سر فقیر پدر ایشان نشسته بود و با هم بحث و جدل می‌کردند. روزی آن فرزند فقیر به پدرش این پیشنهاد را داد: «پدر من از سنگ مرمر است و آنم و پند مشت خاک.» فرزندان فقیر پدر او را سققت آن فرزند سنگین بپذیرد، پدر او بفواهر این این همه سنگ و پندشت رسیده است.»

زنگ
انگیزشی



هلوی علم

• سیدحسن صفاری (ناخدا)

من بچه‌ای در عصر ماشینم به هر حال
باهوش‌تر از عصر پیشینم به هر حال

یک عمر توی غار فودر علّاف بودم
امروز گرم مشق و تمرینم به هر حال

مس می‌کنم سطح سوادم رفته بالا
چون آشنا با فط لاتینم به هر حال

وقتی نهال درس می‌کارم در این مغز
روزی هلوی علم می‌پنیم به هر حال

هتی برای مدرسه سرویس دارم
چون بچه‌ای در عصر بنزینم به هر حال

وقتی دو دو تا چهار تا قانون دنیاست
من تابع کل قوانینم به هر حال

با این شرایط آن‌چنان فرفری ندارم
فرزند انسان نفسیتیم به هر حال

با زور بابا، ظهور برمی‌فیزیم از فواب
چون دوستدار فواب شیرینم به هر حال

• علمی زندگود

مشاور عزیز، الان مدرتی است حرف یکی از
هکم‌الاسی‌هایم، برجویی، زندگی، مرا مقلد و ذهنم را
مشغول کرده است. پندر روز قبول که معلمان نتیجه
امتحان کلاسی، را اعلام کرد، باز هم مثل همیشه نمره من

از همه بالاتر شد و معلم قول داد درباره یک جایزه ویژه
برای من با مدیر مدرسه صحبت کند، اما زنگ آخر یکی
از بچه‌های کلاس آهسته زیر گوشم گفت: «بین ما تو گیر

نشو همه این‌ها به خاطر بابا تا! وگرنه همیشه نمره من از
نمره تو خیلی بالاتر بود!» البته فورم من می‌کنم این
هم‌الاسی بیشتر به خاطر حساس‌ت‌ش به وضعیت درسی من

این حرف را از ده‌گرنه فکر می‌شود یک نوعوان آکی در
همه درس‌ها همیشه در مدرسه اول باش، هتی ورزش و
تفاتی شعر و موسیقی و کاردستی و سفالگری و سرود

و فوتبال و واتنبال و بسکتبال و وسطی و...؛ البته وقتی
این موضوع را با پدرم در میان گذاشتم او هم حرف

ناتجربیه‌ها



مرا تاثیر کرد و گفت: «بین بابایان، افراد موفق همیشه

دشمنان هوس زبازی دارند؛ من هم وقتی هم‌سن‌وسال

تو بودم توی مدرسه همین حرف‌ها را می‌شنیدم، ولی تو

هم مثل من نباید به این‌طور موهورات توجه کنی!» کلاصه

می‌فواستم نظر شما را هم در این باره برانم.

ا را تمرین؛ بچه‌شیر از مدرسه چکل!

مشاور: ر.ا... اسبتش... جچ چناب بچه... ش‌ش ششیر

عزیز... بنده کمتر از اونتی هستم که بقوام موقعیت‌های

ش‌ش شما را زیر سوال ببرم... قففا همه این

موفق‌ف‌قبیت‌ها تاخی از استعار ذاتی شما و قانونه

مقترمان است... سن‌س‌سلام بنده را به پدر در ندره‌تان

ابلاغ ب‌b

سرمافوری و لرز آن است... بزایم لال آن را به‌ص‌ص‌ب

تررس نگزاریرا

ارادت‌ت‌تم‌ش‌sh



گیم اور!

شروین سلیمانی

دانش آموز تنبلی می گفت:
از کتاب و کلاس فسته شدم
موج درس از چهار سو آمد
عین هو خایقی شکسته شدم!

کاش می شد به جای خواندن درس
دور هم کار دیگری بکنیم
بزنیم از کلاس ها بیرون
کارهای فتن تری بکنیم!

مثلاً کاش جای زنگ علوم
همه را باغ وحش می بردند
پهه ها ضمن دیدن کرس
پشمک و دوغ و چپیس می خوردند!

یا به جای ریاضی و عربی
پهه ها را به سینما ببرند
بعد از آن هم برای تک تگشان
بستی قیفی و پفک بفرند!

زنگ ورزش چه بیفود است ای کاش
راحت از بست و فیژ آن بشویم
جای این سعی و کوشش الکی
دسته جمعی به گیم نت برویم!

گفتم ای هم کلاس دانشمندا
تو به درد کسی تفواهی فورد
اگر امروز تنبلی بکنی
گیم «آینده» را تفواهی بُرد

درس و تفریح و ورزش و گردش
همگی لازمند ای افوی
شل بگیر ای اگر یکی شان را
شک ندارم که گیم اور بشوی!

۱. Game over به معنی بازی تمام شد.



می کردیم... این چیزهایی که این ها می گویند یعنی بی اتقایی

مشاوره!

قریبان شما، یک غول افسرده چراغ هادوی

مشاور، غول چراغ هادوی عزیز، سرعت پیشرفت فناوری در این روزگار نه تنها شما بلکه قبلی از ما آرامها (به مفهوم پدر و مادرها) را هم شگفت زده کرده به نظرم تنها راهی برای شما این است که هر چه زود تر از دواغ کنیز و پهه دار شویم... بعد فرزندتان که به سن نوجوانی رسید، غیرمستقیم سعی کنید تمام این اطلاعات را از او بیاموزید شما فکر کردی چرا موضوع ابوریحان بیرونی حتی امروز دانش دم مگر هم سوال پرسد و قبلی آپ تو دردت شده از دنیا بروی چون افتخار می داد اگر بیماری اش خوب شود، در مرتبی که در بستر بوده، از سرعت گردش اطلاعات یا همان دیکر نتواند به سوال های فرزند نوجوانش پاسخ بدهد!

اتقایی مشاور به دلایم برس... من یک غول چراغ هادو هستم که مرتبی است به شدت در کنج عزالت چراغم لانه کرده ام و به چنان پوهی ای رسیدم که حتی از تنبیه حاصل ضرب صفر در صفر به توان صفر هم قالی تر است! یارش بغیر... قریبها وقتی نوجوانی مرا پیدا می کرد آرزویش رسیدن به لکی فوراکی فرشته بود یا داشتن یک شهر بازاری اقتصادی با تبدیل شدن به قهرمان افسانه های زندگی اش. اما الان تا دست یک نوجوان می افتد آرزوهای می کند که من حتی از درک آن ها هم عاجزیم چه برسد به اینکه برانعم اصلاً پوهی می شود آن را برآورده کرده درامتی می گوید: «ایلا تعداد قانون های مرا بکن چوهر میلیون!» آن یکی می گوید: «زود باش تو بازی مور تال کسبت، فنون ترکیبی همه با یکدیگر را یاد بگیر!» یکی دیگر هم می گوید: «یه اینترنت می توام با سرعت چوهر میلیون بگیر... بچند که قبلی رانلود درام» بابا، من هزاران سال با آب نبات و شکلات و اسباب بازی آرزوهای پهه ها را برآورده



مغز کلاه قرمزی

علیرضا لبیش



سامان: «بچه‌ها، انشا می‌خواهید در آینده چه‌کاره شوید رو نوشتین؟»



محسن: «من از بابام فواستم کمکم کنه. گفت این که موضوعه انشا زمان ما بود. این موضوع انشا قرار نیست عوض بشه.»



فرهاد: «من می‌فوام برم کف بازار کار کنم و از کف بازار پول ملال دربیارم. می‌کن هر کی رفته کف بازار به جایی رسیده. مثل اینکه کف بازار رو پلنی به پول می‌رسی.»



سامان: «من که می‌فوام برم دلال بشم. بابام می‌گه نون تو دلایه. البته فروش توی شرکت آب کار می‌کنه. می‌گه نونش رو تو دربیار، آب با ما.»



شهرام: «من می‌فوام برم توی کار محیط‌زیست.»



کامران: «محیط‌زیست به اندازه کافی داغون شده. تو رو خدا تو دیگه نرو توی کارش.»



شهرام: «منظورم حفاظت از محیط‌زیست بود.»



کامران: «باز هم تو نرو تو کار حفاظت از محیط‌زیست. یه هفته مسئول آب‌دارن به باغچه مدرسه بودی، همه درختا خشک شدن.»



سعید: «من می‌فوام کلاه قرمزی بشم.»



حمید: «کلاه قرمزی مگه شغله؟»



سعید: «آره مگه ندیدی این کلاه قرمزی رو که تو رستوران وایساده می‌گه بفرمایید غذا حاضره.»



سامان: «من نمی‌دونم چرا همه می‌فوان دکتر و مهندس بشن؟ من می‌فوام کارگر بشم که به تولید کمک کنم.»



سپیل: «الان کسی اینجا گفت می‌فواد دکتر یا مهندس بشه که تو می‌گی همه می‌فوان دکتر مهندس بشن؟»



سامان: «نه. ولی بابام گفته انشات رو این جور بنویس.»



کامران: «من می‌فوام ساندویچی بزنم. هر وقت دلم فواست همبرگر دونونه بفورم.»



سپیل: «من می‌فوام نویسنده بشم یه عالم کتاب بنویسم. مشهور بشم و بترونم. بعد با پولم برم ساندویچی کامران هرچی می‌فوام ساندویچ بفورم.»



میرداد: «آخرین! این بهترین راه برای ترکوندن.»



روش ای کیوسان

مهری فتح الهی

مقارۀ کتاب فروشی کوپکی میان دو کتاب فروشی بزرگ قرار داشت. روزی مقارۀ سمعت، اسبقی تابلوی بسیار بزرگی را با این مضمون نصب کرد: «تخفیف ویژه، حراج بزرگ سال»

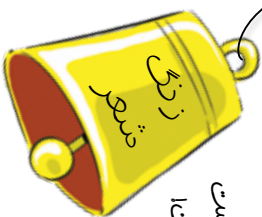
روز بعد مقارۀ سمعت پیتی هم تابلوی بسیار بزرگی را با همان نوشته نصب کرد. تابلوها بجوری جلب توجه می کرد که مقارۀ وسطی نیز صاحب مقارۀ کوپک از همسایگانیش خواست تا تابلوهایی کوچک تری به تافن شست یا نشان هم حساب کرد نیز. او هم مثل ای کیوسان فکر کرد

کوپکی را سر در مقارۀ اش نصب کرد. روی تابلو نوشته شده بود: «روزی اصلی» این طوری شر که همه برای فریر وار مقارۀ او می شیرنر و همسایه بی معرفتش هم وقتی شستش خبردار شر که در چشمش رفته بود. به طور کلی بازاریایی یا مارکتینگ تلاشی است تا افراد فرمات و مهمولات نشان، روی دستشان یاد کنند. بازاریایی چریکی یا پار تیزانی تلاشی ای کیوسان وار، ارزان و با سور زیار است که در آن همه چیز روی پاشنه فلاقت می پرفر.

۱. بازاریایی یا بازاریابی چریکی که در انگلیسی به نام گوردلا مارکتینگ (Guerrilla Marketing) شناخته می شود، یک استراتژی تبلیغاتی نامتعارف است که سعی می کند با حداقل هزینه مالی، بیشترین بازخورد را داشته باشد.

سهند قدر

شرجهن سلیمانی



بخوان شعر یا داستان یا زمان و یا مطلب علمی از گویشان که این ها تو را قورمان می کنر روان تو را شادمان می کنر اگر کرد شفهمی سوال از کلاچ نمانی تو در پاسخش حاج و واجا و سوم گر فترا کوشی نباش به دشت مفت فطم سستی نباش هر آن کس که پمبیره به تبلت است در این زندگی مثل یک تبلت است! نبرده کسی تبلتی را هنوز که از خودر دهر نگتاری را برورا اگر غرق در کوشی و تبلتی بران در جهان کمتر از تبلتی ا و این بود جانم سه تا پندر من بیا پس بره دیگر آن پندر من!



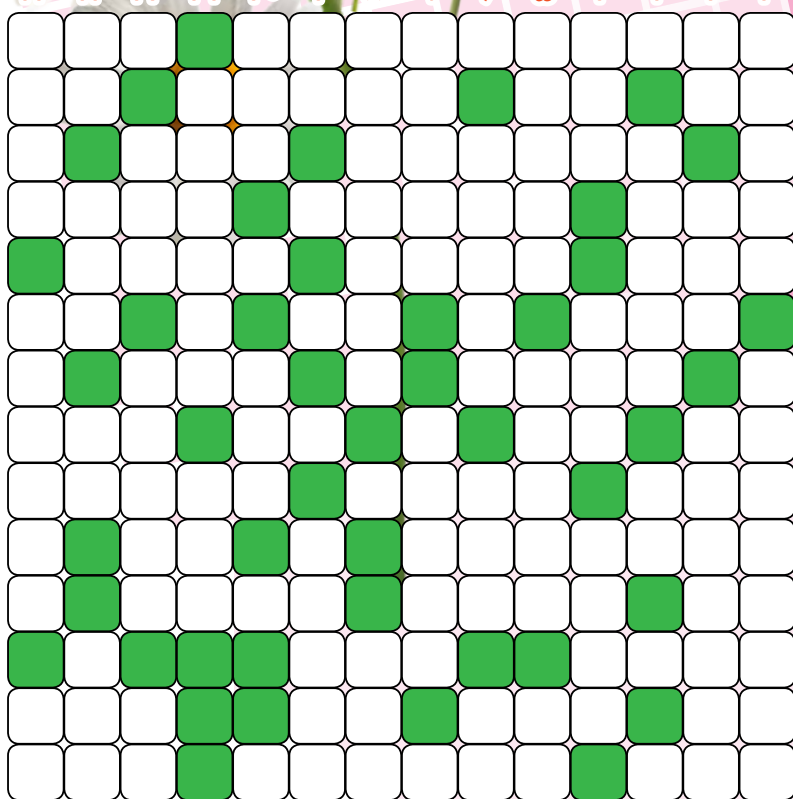
زمانی که سهراب نوقاسته کمی نوبوان بود و پیراسته شنیدم که رستم به او قدر در کشیش کنار و سه تا پندر در به او لغفت با یک صدای لالفت بیا بشنو از من سه تا پندر مفتا نفست اینکه ورزش بکن ای پسر ببینان فورث را شبیه فترا کلیر سلامت همین ورزش است تکان فوردن این گونه بازش است که ورزش فقط اسکی و لاف نیست نمی خواهر این قر ابرار و پیست! نراری اگر چوب و اسب و سپر همین گوشه، بالا و پایین پیر ورزش ناشر به پز چنب و جوش همین گونه در کل ورزش بکوش و دو م رفافت بکن با کتاب پیر با فورث داخل رتفق اب!



افسقی

- تارهایی که در ناحیه حنجره قرار دارند و بر اثر مرتعش شدن صدا تولید می کنند. یک پنجم را می گویند.
- کامیونت. پاسخ منفی.
- دشمن دانا بهتر از دوست تازه.
- پرندهای که چکش می زند.
- پدر زال و جد رستم بهلوان.
- دام. پوشاک. یگانه و بی نظیر.
- از به هم پیوستن چند چشمه به وجود می آید. شادی. صدای برگ های پاییزی.
- قسمتی از پا. خاک آغشته به آب. در جاده ها موجب کاهش دید می شود.
- نام قهرمان شاهنامه فردوسی. مرتفع ترین قله در رشته کوه زاگرس.
- یکی از اقوام اصیل ایرانی. یکی از حروف الفبا. قیمت به زبان فرنگی. بر اثر حرکت کردن هوا به وجود می آید.
- تشکیل یک سانتی متر آن صدها سال طول می کشد. یکی از ارکان نماز. یکی از رودهای اروپا.
- توانایی. یکی از حروف انگلیسی.
- الفبای موسیقی. بزرگ زادگان. یکی از اعضای بدن که کوچک و بزرگ دارد.
- عدد شش به زبان یونانی. پیامبر.
- صد متر مربع. حسد. صریح. نوعی سبک موسیقی.
- کاری که توسط دست انجام می گیرد. ماده های ژله ای که فضای پشت عدسی چشم را پر می کند. کاهش.

۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



عمودی

- تعداد نوسانات را می گویند. این گازها را موجب افزایش دمای کره زمین می شوند.
- ضمیر اشاره به دور. آدم بی مزه و نثر را می گویند. چیزی که حرکتش را از سمت راست شروع کند.
- مسئولیت یک دهستان با او است. پوشاکی که هم مرد و هم زن می پوشد.
- اینجا در زبان عربی. برای پرداخت وام هر ماه می پردازیم. ریسمان.
- از آثار باستانی مصر قدیم. غارت کردن. پوشش قیمتی برخی از حیوانات.
- برای تقویت استخوان ها این کانی لازم است. سه بار ضرب عدد در خودش را می گویند. عناد و یکدندگی.
- نام یکی از درختان. نام یک کشور که نوعی گاز هم به همین نام وجود دارد.
- نیاز جسمی یا روانی به نگهداری یا داشتن کسی یا چیزی. ساختمان بلند مرتبه.
- اگر حرف آخر درست بود، معنی مرطوب را می داد.
- وقتی چیزی را به کمک یکدیگر تهیه می کنیم.
- نوعی گل. این قدرت در بعضی از پرندگان بسیار بالاست.

- نوعی کشتی جنگی. شیر در زبان عربی.
- میزان سرعت یک جسم نسبت به سرعت صوت را با این عدد نشان می دهند. جمع بناها و ساختمان ها را می گویند. اتومبیل را بلند می کند.
- ضمیر اول شخص مفرد. خدمتکاران خاص را می گویند. یکی از ضمیرها.
- یکی از سوره های قرآن کریم.
- دانش و علم. یکی از ورزش ها. طلا.

انتخاب سرنوشت ساز

توضیحات تفصیلی درباره فرایند «ترسناک» انتخاب رشته. یوها ها...

بخش اول

معرفی صفحه

این صفحه قرار است درباره انتخاب رشته تحصیلی باشد؛ همین ریاضی، تجربی، انسانی، فنی و حرفه‌ای، کار و دانش و این حرف‌ها. به اندازه سه بار شرکت کردیم در کنکور (در رشته‌های مختلف) و به اندازه شغل‌های از شیر مرغ تا جان آدمیزاد طوری که پشت سر گذاشته‌ام حق دارید به من اعتماد کنید. هنوز آن قدر پیر نشده‌ام که درکتان نکنم، اما می‌دانم شما در هر حال مرا یک پیر فرتوت در نظر می‌گیرید؛ بنابراین تصمیم گرفتم خودتان بگویید فازتان برای انتخاب یک رشته و کنار گذاشتن پنج رشته دیگر چیست؟

این هدف صفحه ما بود؛ اما چون یک دهه هشتادی اصیل را در شبکه‌های مجازی پیدا می‌کنند نه وسط صفحه‌های مجله رشد نوجوان، مجبور شدم مطالب این شماره را دست تنها پر کنم تا از شماره بعد به مدارس و هنرستان‌های شما بیایم بلکه بفهمیم سرنوشت رشته‌های مختلف چیست و در آزمون هدایت تحصیلی دقیقاً چه کار می‌کنید؟

حس شمارا می‌فهمم. حتی خود من هم همین حالا که این متن را می‌نویسم، لپ‌تاپ روی پا، زیر پتو دراز کشیده‌ام و به این موضوع فکر می‌کنم کاش امتحان هدایت تحصیلی وجود نداشت، شما نیازی به راهنمایی نداشتید و من می‌خواهیدم. با این وجود، موضوع هدایت تحصیلی برای شما امر مهمی است و من «الهة انتخاب رشته» مجله رشد نوجوان شده‌ام تا شما را از خواب بیدار کنم و به مناسب‌ترین رشته راهنمایی کنم. به زبان خودمانی‌تر: ببینید اگر من از خواب خودم زده باشم، احتمالاً معنی اینه که هیچ کس نباید بخوابه. بله. حسودیم می‌شه. این به دستوره!

در طرح هدایت تحصیلی با چه کسانی سروکار خواهید داشت؟

طرح هدایت تحصیلی یعنی همه عزّ و جز زدن که در نهایت تبدیل می‌شود به یک برگه آ چهار چیزی شبیه گواهی نامه سه ساله تحصیلی. مواد لازم برای تهیه این نامه اعمال عبارت‌اند از نظر اولیا، نظر چند نفر معلم و مشاور، نظر خودتان و همچنین نتایجی که از آزمون استعدادیابی به دست آورده‌اید. جزئی‌تر بخوایم توضیح بدهم می‌شود این:

- نظر اولیا: ۵ پیمانه - نظر دانش‌آموز: ۱۰ پیمانه

- نظر معلم: ۱۰ پیمانه - پیشینه تحصیلی: ۳۵ پیمانه

- نظر مشاور: ۱۰ پیمانه - نتیجه آزمون: ۵۰ پیمانه

در پاسخ به «خب که چی؟ این‌ها رو که خود مدرسه هم به‌مون می‌گفت» لازم است عصای موسی خودم را در آورده و تمام ریسمان‌هایتان را قورت بدهم!

در این صفحه ما مورد به مورد سراغ هر کدام از این گزینه‌ها می‌رویم و مثلاً به این نتیجه می‌رسیم که چطور آزمون بهتری بدهیم؛ اگر مشاورمان با قیافه ما حال نمی‌کند چه کار کنیم؛ چطور رضایت معلم محبوبمان را جلب کنیم و چطور بر سر انتخاب رشته، با خانواده به تفاهم نسبی برسیم که ماهیانه‌مان قطع نشود. متأسفانه تنها موردی که هیچ کاری برایش نمی‌توان کرد همان پیشینه تحصیلی است که البته غصه نخورید؛

ما ۸۵ نمره در اختیار داریم و پیشینه تحصیلی فقط ۳۵ نمره است. تکلیفمان را که با رشته روشن کنیم تا آخر سال وقت داریم سرنوشتمان را تغییر دهیم؛ مهم انتخاب است.

بخش دوم

انتخاب رشته در دبیرستان مهم تر است یا در دانشگاه؟ اصلاً انتخاب رشته مهم است یا شغل؟

راستش برای توضیح همین بخش حضور شما خیلی خیلی ضروری می‌شود. درباره شغل، اطلاعات ما بدک نیست. درباره رشته‌های دانشگاهی هم کم‌وبیش با «به‌دردبخورهای فارغ‌التحصیل شده از دانشگاه‌های مطرح ایران» مصاحبه‌های به‌دردبخوری کرده‌ایم. در آن مصاحبه‌ها کسی از کتاب‌های کمک آموزشی که روزی چند ساعت درس خوانده نمی‌گوید؛ شما با تجربه واقعی شش سال زندگی دانشجوی پزشکی، وکالت، روانشناسی، داروسازی، هنر و... آشنا می‌شوید. با اسکن کد تصویری (QR-Code) امکان دسترسی به همه مصاحبه‌های شغلی و دانشگاهی وجود دارد. با وجود این، به نظر من دغدغه فعلی شما شغل نیست. اوضاع بازار کار ثانیه به ثانیه تغییر می‌کند. بازار کار رشته‌ای که ما در سال ۹۲ قبول شده بودیم، ممکن است تا پیش از پایان دوره کارشناسی در سال ۹۶ اشباع شده باشد.

پس چه کار کنیم؟ به آینده فکر نکنیم؟ راستش مسیر زندگی آن‌قدرها هم که به نظر

می‌رسد هموار نیست. روحیات ما تغییر می‌کند. از دوستانمان جدا می‌شویم. متوجه استعدادمان در کارهایی می‌شویم که هیچ وقت تا پیش از این انجامشان نداده بودیم. رفتار خانواده تغییر می‌کند و حساسیت‌هایشان کمتر و در مواردی بیشتر می‌شود و هزاران اتفاق پیش‌بینی‌نشده دیگر. اما همه این‌ها یعنی بی‌خیال همه چیز بشویم؟ به هیچ وجه!

ما سعی می‌کنیم با طیف مناسبی از بچه‌هایی که روحیه متفاوتی دارند صحبت کنیم تا مشخص شود چه مسائل یا حتی موانعی برای هدایت تحصیلی وجود دارد. یک بار با گروهی از بچه‌ها مصاحبه می‌کردم. آن‌ها گفتند چون حوصله نداشتند، همه سؤالات آزمون استعدادیابی را «شأنی» جواب داده‌اند. بی‌خیال! همین آزمون ساده حداقل تکلیف سه سال از زندگی شما را مشخص می‌کند. شما حیف هستید، پس چرا الهه انتخاب رشته را از خواب بیدار کرده‌اید؟

بخش چهارم

مکمل‌ها

به دوره نوجوانی خودم که فکر می‌کنم، انگار هزار قرن قبل بوده و به اندازه انقراض دایناسورها از آن دوره فاصله گرفته‌ام. آن لحظه‌ای که فنی و حرفه‌ای نرفتم، انسانی را کنار گذاشتم، ریاضی خواندم، از ریاضی انصراف دادم. کار کامپیوتری کردم، رفتم سراغ آتش‌نشانی و بعد هنر و آخرسر دوباره رشته انسانی و ترکیبش با هنر و ارتباطات و این آتش شله‌قلمکار فعلی. از دور که نگاه می‌کنی دلایل انتخابت خنده‌دار است. باید خیلی خودمانی بشوم تا یک روز برایتان بنویسم مثلاً چرا رفتم آتش‌نشانی. هر چند آن زمان عاقلانه‌ترین کار بود! ایرادی ندارد که راه‌های مختلف را تجربه کنید. در واقع، چه بخواهید چه نخواهید کلی انتخاب عجیب‌وغریب سر راهتان قرار دارد که کلیک کردن روی هر کدام کل الگوریتم زندگی را تغییر می‌دهد. اما مکمل‌ها کمک می‌کنند از آن تصویر فانتزی فاصله بگیریم و در میان برگه‌های یک رمان یا لابه‌لای پست‌های افرادی که از زندگی روزمره‌شان می‌نویسند، سر از جزئیات شغل و احوالاتشان در بیاوریم. کتاب، روزنامه، مجله، وبلاگ، سایت و حرف‌زدن مستقیم با آدم‌ها، این مکمل‌ها را دست‌کم نگیرید. ویتامین سی شاید ارگانیک نباشد؛ اما حداقل به اندازه خوردن ۲۰، ۳۰ تا پرتقال شما را جلو می‌اندازد. ما فرصت ۲۰، ۳۰ بار زندگی کردن را نداریم؛ پس، بیدار شو رفیق!



- آقا، آقا، عموجان! بیدار شو... موقع نماز است.

با دست تکانش داد. ابوهاشم آهسته چشم باز کرد. خیلی خسته بود. تمام بدنش درد می‌کرد. با ناله کوتاه سر جایش نشست. دوست جوانش به زخم گوشه چشمش خیره شد؛ بعد دستمال نم‌دار را روی زخمش گذاشت. ابوهاشم باز ناله کرد.

- آخر این بی‌رحم‌ها از تو چه می‌خواهند که هر روز شکنجه‌ات می‌کنند؟ چه می‌خواهند؟ مگر نمی‌دانی؟ می‌گویند هم‌نشینی با فرزند پیامبر گناه و جرم بزرگی است. چون او دشمن خلیفه است و تو از او حمایت می‌کنی و با او آمدوشد داری. هر دو نماز صبح را خواندند. ابوهاشم روی تشک کهنه‌اش نشست. دوست جوانش هم دراز کشید و نگاهی به ابوهاشم کرد: «توی فکری عموجان! بگیر بخواب. دیشب که نتوانستی از درد بخوابی،» - در فکر نامه‌ای هستم که به مولایم امام حسن عسکری (ع) نوشته‌ام. نمی‌دانم چرا جوابش دیر شد.

- مگر چه نوشته بودی؟

- از شکنجه‌هایی که هر روز تحمل می‌کنم. از ایشان خواستم برای آزادی‌ام کاری بکنند. دیگر توان تحمل این همه آزار را ندارم. می‌ترسم نامه به دستشان نرسیده باشد؛ آن وقت باید در این زندان زیر شکنجه‌های زندانبان‌های خلیفه بمیرم. - نگران نباش. ان‌شاءالله که نامه‌ات به دستش رسیده. پیرمرد روی تشک دراز کشید. نور آفتاب از دریچه کوچک به داخل اتاق نور می‌تابید. سروصدای یک زندانی از اتاق روبه‌رو می‌آمد. گویا با زندانبان جروبحث می‌کرد. زندانبان دیگر قفل در را باز کرد. ابوهاشم ترسید: «آه! نکند باز آمده‌اند مرا ببرند و شکنجه‌ام کنند!»

در با صدای خشکی باز شد. نگهبان ظرفی نان خشک و خرما جلوی در گذاشت. نگاهی به پیرمرد و دوست جوانش کرد: «کدامتان ابوهاشم هستید؟»

- منم.

نگهبان نامه‌ای را به طرف او انداخت و گفت: «بگیر! نامه‌رسان همین الان آورد.»

در بسته شد. ابوهاشم دست دراز کرد و نامه را برداشت. با خوشحالی گفت: «خدا را شکر. این نامه از طرف مولایم امام حسن عسکری (ع) است.»

بعد نامه را باز کرد و خواند. دوست جوانش که برق شادی را در چشم‌های ابوهاشم می‌دید، کمی جلوتر رفت.

- چه شده عموجان؟ مثل این که خبر خوبی به تو رسیده!

- آری... مولایم خبر خوبی به من داده که می‌دانم همان طور خواهد شد. - چه خبری؟



نامه

محمود پوروهاب
تصویرگر: طاهر شعبانی

بیشتر بخوانیم

صدای بال جبرئیل

نام مجموعه: پنج تن

چاپ اول: ۱۳۹۶

ناشر: کتاب چمران

مؤلف: محسن نعمتا

تلفن: ۰۲۵-۳۷۲۵۳۳۴

اصحاب کسا یا آل کسا عنوانی است که ما شیعیان برای حضرت محمد (ص)، امام علی (ع)، حضرت فاطمه (ص) و دو فرزند آنان امامان حسن (ع) و حسین (ع) به کار می‌بریم. از آنان به آل عبا و پنج تن نیز تعبیر می‌شود. کتاب حاضر از مجموعه‌ای پنج جلدی است که به زندگی یکی از این بزرگواران، یعنی پیامبر (ص)، اختصاص دارد. داستان تولد ایشان، ماجراهایی از زندگی آن حضرت و داستان معراجشان محتوای کتاب را شکل داده‌اند.



ایشان نوشته‌اند: «تو امروز آزاد می‌شوی و نماز ظهرت را در خانه‌ات می‌خوانی.»

– راست می‌گویی؟ حتماً اودربارهٔ آزادی‌ات با خلیفه صحبت کرده.

– نه، نه این‌طور نیست. مولایم هرگز به خلیفهٔ ستمگر رو نمی‌زنند و از او چیزی نمی‌خواهند.

– پس چطور می‌گویی امروز آزاد می‌شوی؟

– ایشان فقط از خدا کمک می‌گیرند. ای مرد جوان، مگر نمی‌دانی او فرزند رسول خدا و جانشین اوست؟

دوست جوانش لیخند زد و گفت: «عموجان نمی‌دانم چه می‌گویی ولی باورش سخت است.

اگر او سفارش‌ت را به خلیفه نکرده، نباید امیدی به آزادی داشته باشی. من با اینکه به

امام حسن (ع) احترام می‌گذارم اما به علم غیب و دعایی که آدم را نجات بدهد باور ندارم.»

ابوهاشم گفت: «بعضی چیزها هست که تو نمی‌دانی. من امام را خوب می‌شناسم. سال‌هاست

که در محضر مولایم هستم. هرگز از ایشان دروغ شنیده‌ام.» بعد لباس و وسایلیش را جمع

کرد و توی بُقچه ریخت.

– چه کار می‌کنی عمو؟

– می‌بینی که دارم وسایلم را جمع می‌کنم. دیگر چیزی به آزادی‌ام نمانده.

دوستش خندید و گفت: «پیرمرد، با اینکه خیلی دوست دارم آزاد شوی ولی فکر می‌کنم داری اشتباه

می‌کنی. خیلی ساده و خوش‌باوری! آن‌ها هر روز دارند شکنجه‌ات می‌کنند. طوری با تو رفتار می‌کنند

انگار دشمن اصلی خلیفه هستی؛ بعد انتظار داری یک‌دفعه بیایند و بگویند تو آزادی؟! نه من که باورم

نمی‌شود؛ امام حتماً برای اینکه دلت را شاد کند و به تو امید بدهد، این‌ها را نوشته.»

ابوهاشم گفت: «دوست من، می‌دانم که باور نمی‌کنی؛ اما بدان امام ما هرگز با دروغ و نیرنگ

امید نمی‌دهند. ایشان چیزهایی می‌دانند که ما نمی‌توانیم آن را بفهمیم.»

دوستش ظرف نان و خرما را برداشت و گفت: «بیا کمی نان و خرما بخور و از

این خیال‌های بیهوده دست بردار.» خودش لقمه‌ای گرفت و شروع کرد

به خوردن. در همین موقع سروصداهایی در راهرو پیچید. قفل در صدا

کرد و باز شد. سروکلهٔ رئیس زندان پیدا شد. رئیس زندان کمی به عمو

هاشم نگاه کرد و گفت: «آزادی پیرمرد. وسایلت را جمع کن.»

ابوهاشم به دوستش نگاه کرد و لیخند زد. دوستش با تعجب به

او و رئیس زندان نگاه کرد. اصلاً باورش نمی‌شد. ابوهاشم از

رئیس زندان پرسید: «آیا کسی برای آزادی من سفارش

کرده است؟»

– هرگز! این لطف خلیفه است. اگر چه خودم هم

نمی‌دانم چرا خواست تو را آزاد کند.

رئیس زندان این را گفت و رفت. ابوهاشم از جا بلند

شد و دوست جوانش را در آغوش گرفت. دوستش

گفت: «حق با تو بود. من اشتباه می‌کردم. او واقعاً

جانشین شایستهٔ پیامبر (ص) است. اگر او را دیدی

بگو برای من هم دعا کند.»

منابع:

۱. مناقب آل ابی طالب «نوشتهٔ ابن شهر آشوب».

۲. نگاهی به زندگی امام حسن عسکری (ع) «نوشتهٔ

محمد محمدی اشتیاردی».

بفرمائید رشته پلو

رشته پلو یکی از غذاهای اصیل ایرانی است که در شهرهای مختلف ایران با روش‌هایی کم‌وبیش متفاوت طبخ می‌شود. در اردبیل، آذربایجان، کرمانشاه و مشهد همراه رشته پلو خورشت‌های مختلفی با استفاده از مرغ یا گوشت قرمز آماده می‌کنند. گاهی هم با اضافه کردن کمی عدس پروتئین لازم را تأمین می‌کنند. برای اینکه این غذای قدیمی طبق ذائقه‌تان اشتهابرانگیز شود، چیزهای دیگری به آن اضافه کنید، از تزیینات این غذا در شهرهای مختلف ایده بگیرید یا آن را با خورشت میل کنید.

مواد لازم:

■ گوشت چرخ کرده مرغ و گوسفند: ۲۵۰ گرم ■ برنج: ۲ پیمانه ■ رشته پلویی: ۱۲۰ گرم ■ هویج (رشته رشته و تفت داده شده): ۱ عدد ■ زرشک (تفت داده شده): ۱ قاشق غذاخوری ■ کشمش پلویی: ۲ قاشق غذاخوری ■ زعفران: به مقدار لازم ■ دارچین: ۲ قاشق چای خوری ■ نمک و فلفل و زردچوبه: به مقدار لازم ■ پیاز: ۱ عدد ■ پیازداغ: ۲ قاشق غذاخوری



■ یکی از پیازها را رنده کرده و به گوشت اضافه کن و حسایی ورز بده. (مراقب باش اشکت را به غذا اضافه نکنی).
 ■ نمک، فلفل، زردچوبه و یک قاشق چای خوری از دارچین را به مخلوط گوشت اضافه و خوب مخلوط کن. (بی خیال، دوباره ورز نده. یادت باشد یک قاشق دارچین را نگه داری).
 ■ حالا کوفته‌های کوچک درست کن و در یک تابه بچین. در تابه بسته و شعله کم باشد. (اگر دلت خواست بیشتر بپزد، یک استکان آب به آن اضافه کن).
 ■ برنج را به مدت ۱ تا ۲ ساعت در آب و نمک خیس کن. (مطمئنم قبلاً برنج را شسته‌ای).
 ■ برنج را داخل قابلمه حاوی آب جوش بریز تا به مدت ۱۵ الی ۱۰ دقیقه بجوشد. (زمان به نوع برنج بستگی دارد).
 ■ در نیمه پخت برنج، رشته‌ها را اضافه کن. (ریاضی برای این وقت‌ها خوب است).
 ■ کمی روغن کف قابلمه بریز و رشته پلو را اضافه کن. یک قاشق باقی مانده دارچین را لابه لای آن بپاش. (انتخاب جان جانان یعنی ته‌دیگ با خودت: سیب زمینی، نان یا هر چیزی که بخواهی).
 ■ کمی زعفران آب کرده روی برنج بریز. (زعفران گران است. زیاد دست و دل‌بازی نکن).
 ■ همین که پلو بخار کرد، به آن کمی آب و روغن اضافه کن. (مواطب دستت باش. بخار داغ‌تر از آب جوش است).
 ■ رشته پلو را در ظرف دلخواه بکش و با کشمش، زرشک، پیازداغ و هویج آن را تزیین کن. (اگر قیمت خلال پسته و بادام سر به فلک نگذاشته بود، می‌توانستی از آن‌ها هم استفاده کنی).

کنار غذایی مثل رشته‌پلو که ممکن است چرب و پرکالری باشد، مصرف سبزیجات تازه توصیه می‌شود. این سالاد با عطر و طعم منحصر به فرد خودش گزینه خوبی است.

مواد لازم:

- کدوسبز خام: ۵ عدد
- فلفل دلمه‌ای سبز کوچک: ۱ عدد
- فلفل دلمه‌ای نارنجی کوچک: ۱ عدد
- پیازچه: ۴ ساقه
- نعناعی تازه (خردشده): ۲ قاشق غذاخوری
- آبلیموی تازه: نصف لیمو
- زیتون (ورقه‌ورقه شده): ۲ قاشق غذاخوری
- گوجه‌فرنگی گیلانی: ۱۰ عدد

روش تهیه:

- کدوها را با پوست کن، ورقه‌ورقه کن.
- فلفل دلمه‌ای‌ها را نگینی خرد کن.
- آبلیمو، روغن زیتون، پیازچه، نعناع و زیتون‌ها را با هم مخلوط کن و حسایی هم بزن.
- سس آماده‌شده را در کف ظرف مناسب بریز.
- کدوها را روی سس بچین.
- گوجه‌فرنگی‌ها را دونیم کن و روی کدوها بگذار.
- هنگام سرو، همه سبزیجات را مخلوط کن و از طعم متفاوت آن لذت ببر.

سالاد کدوسبز



یک لیوان دود

ریختن یک نوشیدنی مانند آب در لیوان کاری است که هر روز انجام می‌دهیم، اما آیا می‌توانیم دود را هم مثل آب داخل یک لیوان بریزیم؟



مواد لازم:

- فویل آلومینیم در ابعاد یک برگه A5
- مداد
- بطری خالی نوشانه
- لیوان
- کبریت



۱



۲



۳



۴



۵

مراحل آزمایش:

شش یا هفت عدد چوب کبریت را بردارید و مطابق شکل همراه با یک مداد روی لوله بالایی فویل قرار دهید، به طوری که سر گوگردار چوب کبریت‌ها تا کناره فویل حدود سه سانتی‌متر فاصله داشته باشد.

فویل را با دقت و به آرامی دور مداد و چوب کبریت‌ها بپیچید. سپس قسمت بالایی فویل را به آرامی ببیچانید تا بسته شود. هنگام انجام دادن این کار دقت کنید که فشار و میزان پیچش به اندازه باشد، چون اگر خیلی زیاد و محکم فویل را ببیچانید، باعث پارگی فویل می‌شود و اگر خیلی آرام و کم ببیچید، قسمت بالایی فویل به خوبی بسته نمی‌شود.

قسمت بالایی لوله فویل را از محلی که چوب کبریت‌ها قرار گرفته‌اند محکم بگیرید و مداد را به آرامی از آن خارج کنید.

انتهای لوله فویل را مطابق شکل به اندازه حدود سه سانتی‌متر داخل بطری خالی نوشابه قرار دهید و پایین‌ترین نقطه آن را با دو انگشت به آرامی بگیرید.

فندک را روشن کرده و قسمت بالایی لوله فویل (محل قرارگیری سر چوب کبریت‌ها) را گرم کنید. پس از چند ثانیه چوب کبریت‌ها شعله‌ور شده و دود سفیدرنگی وارد بطری می‌شود.

لوله فویل را از بطری خارج کنید و درب بطری را ببندید. شما می‌توانید برای تهیه دود بیشتر و البته غلیظ‌تر به جای یک لوله فویل دودزا، چند لوله را از قبل آماده کرده و دود تمام لوله‌های فویل را در یک بطری جمع کنید.

تذکر:

نوشیدن یا تنفس این دود برای سلامتی مضر است. پیشنهاد می‌کنم درباره علت آن تحقیق کنید.



لازم نیست خیلی صبر کنید؛ در بطری را باز کنید و این بار به جای نوشابه، دود را داخل لیوان بریزید و از نمایش زیبای آن لذت ببرید.

صندوق سؤالات:

- وقتی بطری پر از دود سفید است، مقدار کمی آب مقطر (حدود ۵۰ سی‌سی) را به آرامی داخل بطری کرده و درب بطری را ببندید. بطری را آن قدر تکان دهید تا تمام دود سفید در آب حل شود. چه تغییری در آب داخل بطری مشاهده می‌کنید؟
- آب حاصل از آزمایش قبل را در یک بشر بریزید و یک کاغذ ترنسل را داخل این آب قرار دهید، چه چیزی مشاهده می‌کنید؟
- با تجربه‌ای که از این آزمایش به دست آوردید، درباره علت باران‌های اسیدی و آثار مخرب آن تحقیق کنید.

- حتما مشاهده کرده‌اید که وقتی چوب کبریت را خاموش می‌کنید دود سفید آن به سمت بالا حرکت می‌کند، اما در این آزمایش دود سفید حاصل از سوختن چوب کبریت در بطری ما جمع می‌شود و نه تنها به سمت بالا حرکت نمی‌کند، بلکه وقتی بطری را خم می‌کنیم داخل لیوان می‌ریزد! به نظر شما علت این تفاوت چیست؟
- تحقیق کنید که از سوختن گوگرد سر چوب کبریت چه موادی حاصل می‌شود، به نظر شما دود سفید ما کدام یک از این مواد است؟

مسابقه ویژه

به جای ریختن دود در لیوان، چه کار جالب دیگری می‌توانید با این دود انجام دهید؟ از دود سفید و زیبایی که در این آزمایش تهیه کرده‌اید و بازی خلاقانه خود با آن، فیلم کوتاهی بسازید و آن را از طریق شبکه‌های اجتماعی به شماره ۰۰۸۹۹۵۹۶ برای ما ارسال کنید، ما به بهترین فیلم‌های ارسالی جایزه می‌دهیم. با هم ببینیم!



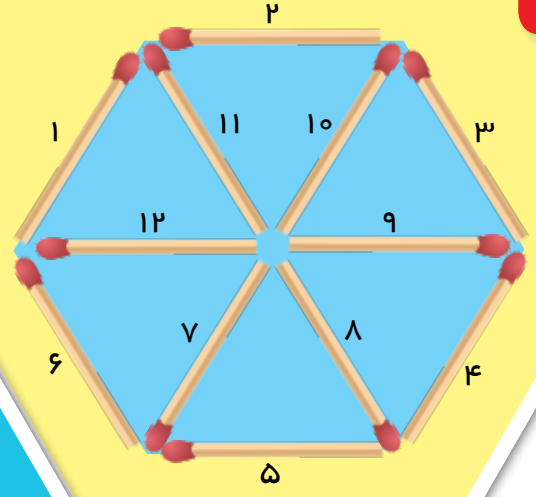
در این فیلم کوتاه، مراحل تهیه یک لیوان دود را با هم می‌بینیم. برای مشاهده این فیلم، می‌توانید از نشانی اینترنتی کوتاه‌شده آن استفاده کنید یا کد تصویری (QR-Code) کنار فیلم را با گوشی‌های هوشمند بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک نرم‌افزار رایگان مانند QR Code Scanner یا QR Code Reader استفاده کنید.

ذهن نرمش

مجید عمیق

آیا می‌توانید با تغییر دادن محل فقط چهار چوب کبریت سه مثلث متساوی‌الاضلاع تشکیل دهید؟

۱



آیا می‌توانید خانه‌های خالی این مربع را با پنج نوع رنگ سفید، آبی، قرمز، زرد و سبز طوری رنگ آمیزی کنید که هیچ کدام از این رنگ‌ها در ستون افقی، عمودی و مایل تکرار نشده باشند. اما از مجموع شانزده خانه خالی چهار مربع آبی، سه مربع قرمز، سه مربع سفید، سه مربع سبز و سه مربع زرد باشد.

۳

آیا می‌توانید جای علامت سؤال عدد مناسب را حدس بزنید؟ روابط بین سایر عددها در ردیف‌های بالایی می‌تواند شما را برای یافتن عدد درست کمک کند.

الف) ۹ ب) ۴ ج) ۵ د) ۶

۲

	۴	۳	۲			
	۵	۳	۵	۱	۱	
۶	۱	۲	۸	۳	۳	۱
	۷	۲	۸	۴	۳	
	۹	?	۳			

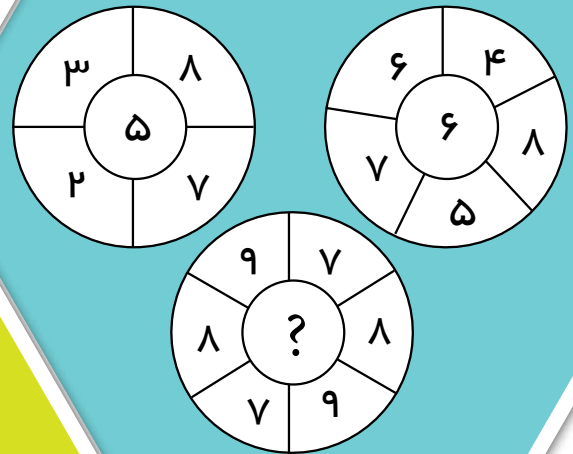
ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها و ستون‌ها و مربع‌های کوچک 3×3 فقط یک بار دیده شود.

۶								
	۲						۴	۱
۳		۱	۵	۲				۸
		۹	۱			۴	۵	
۴				۶				۹
	۷	۲			۴	۸		
۲				۱	۹	۷		۵
۹	۵							۱
								۶

۵

۴

آیا می‌توانید جای خالی علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید؟



ارزش عددی هر کدام از شکل‌های زیر را محاسبه کنید. حاصل جمع ارزش عددی شکل‌های هر ستون و هر ردیف نوشته شده است.

۶

				۱۹
				۱۷
				۱۶
				۲۰
۲۰	۱۵	۱۷	۲۰	

معما:

کوهنوردی برای رسیدن به قله یک کوه باید مسافتی صد کیلومتری را طی کند. مسیر بسیار شیبدار است و او هر روز می‌تواند ۲ کیلومتر طی کند و با غروب آفتاب استراحت می‌کند. اما شب‌ها به دلیل شیب مسیر و در حالی که خواب است یک کیلومتر به پایین سر می‌خورد. آیا می‌توانید حدس بزنید که این کوهنورد پس از طی کردن چند روز می‌تواند خودش را به قله کوه برساند.

مسابقه
نوجوان باهوش
مهلت ارسال تا
پایان اسفندماه

روز تو

روز دانش‌آموز است؛ واقعاً دانش‌آموز خوب چه ویژگی‌هایی دارد؟ من، نوجوان، یک دانش‌آموز هم هستم

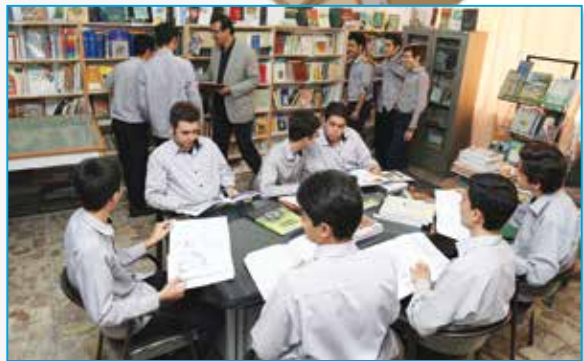
تا حالا به نقش مهم دانش‌آموز بودن در جامعه فکر کرده‌اید؟ می‌دانستید که شما هم مثل خیلی از آدم‌ها که عنوان و سمت و مسئولیت خاصی دارند، یک عنوان خاص به نام دانش‌آموز دارید؟ اصلاً چقدر به این موضوع فکر کرده‌اید که وظیفه دانش‌آموز چیست؟ شما به عنوان یک دانش‌آموز، کجای این جهان ایستاده‌اید و به دنیا چطوری نگاه می‌کنید؟ همه این‌ها موضوعاتی است که ذهن خیلی از دانش‌آموزان را درگیر کرده است و ما روز دانش‌آموز را بهترین فرصت برای حل بخش کوچکی از این دغدغه فکری دانستیم. برای همین، به سراغ سعید بی‌نیاز، روانشناس خانواده، رفتیم و از او درباره همین دغدغه‌ها پرسیدیم و اتفاقاً جواب‌های دقیق و جالبی هم گرفتیم.

نوجوانیم در نقش دانش‌آموز

واقعیت این است همه هم‌سن و سالان شما، فارغ از اینکه دانش‌آموزند، نوجوانانی پُرشور و پر از آرزو و هدف هستند. حال این نوجوان، در نقش دانش‌آموز قرار گرفته است و تحصیل می‌کند. ماجرا این است نوجوان یا دانش‌آموز، برای زندگی پیش‌رویش آماده می‌شود و در طول این مسیر، باید نقش دانش‌آموز بودن را هم به درستی ایفا کند و از پیش‌بریباید. او باید به این موضوع فکر کند که در آینده نقش‌هایی خواهد داشت که باید در آن نقش‌ها موفق عمل کند؛ بنابراین لازم است دانش‌آموز سختکوشی هم باشد و با جدیت درس بخواند.

اصلاً دانش‌آموز خوب یعنی چه؟

دانش‌آموز خوب دانش‌آموزی نیست که فقط درسش خوب باشد. تک‌بعدی بودن هیچ‌وقت به نتیجه مطلوب نمی‌رسد و اگر فقط نمره‌هایتان عالی باشد و شاگرد ممتاز کلاستان باشید، برای زندگی آماده نمی‌شوید. اگر فقط به ریاضی و علوم فکر کنید، در آینده هم فقط کسی هستید که در تحصیلش موفق است و در نهایت می‌تواند در یک دانشگاه خوب درس بخواند و تحصیلات خوبی داشته باشد، اما از باقی جنبه‌های مهم زندگی جا مانده است. پس سعی کنید که در کنار درس خواندن، فعالیت‌های مفید دیگری هم داشته باشید.





در مسیر دانش آموز بودن

هر کسی باید بتواند شغل مناسبی داشته باشد، تشکیل خانواده بدهد و انسان خوبی باشد و رسیدن به این هدف‌ها، با فقط درس خواندن محقق نمی‌شود. به نظر من بهتر است نوجوان که در جامعه نقش دانش آموز هم دارد، در کنار درس خواندن که کار مهمی است و می‌تواند در بهتر شدن وضعیت زندگی او تأثیر بگذارد، ارتباط مؤثر با دیگران را یاد بگیرد، خودش را بشناسد، بداند که از زندگی چه می‌خواهد، خلاق و ایده‌پرداز باشد. دانش آموز باید یاد بگیرد که اول موضوعات پیرامونش را بررسی کرده به آن‌ها فکر کند و بعد تصمیم بگیرد و عمل کند. ممکن است کسی که بهترین نمره‌ها را می‌گیرد، شیوه فکر کردن درباره مسائل را یاد نگرفته باشد.

قدر طلاییت را بدان

دوره دانش آموزی، زمان طلایی تفکر است. در این دوره، دانش آموز باید بتواند با اندیشیدن، تا حد زیادی از پس رفع مشکلات خودش بر بیاید و مسائل متناسب با سن خودش را به تنهایی حل کند. او باید بتواند که برای انجام دادن کارها به خانواده و معلم و دوستانش وابسته نباشد؛ البته کمک گرفتن از اطرافیان با وابسته بودن تفاوت دارد. او باید بتواند نظر بدهد و عقیده خاص خودش را داشته باشد. اگر این‌طور باشد، همه اطرافیان به‌ویژه معلم‌ها و خانواده می‌توانند به او اعتماد کنند و نظراتش را بپذیرند. در واقع این‌ها ویژگی‌های یک نوجوان سیزده چهارده‌ساله است که از قضا دانش آموز هم هست.

حالا قرار است چه‌کاره شوم؟

درست است که نوجوانی دوره تصمیم و شناخت است اما واقعیت این است که نوجوان نظرات مختلفی درباره شغل آینده‌اش دارد ولی نباید خیلی روی آن‌ها تعصب داشته باشد؛ چون به مرور زمان ممکن است نظراتش تغییر کند. نوجوانان که بزرگ‌تر می‌شوند، در سال‌های بعد و در دوره دبیرستان با رشته‌های جدیدی آشنا می‌شوند که ممکن است به آن‌ها علاقه پیدا کنند، اما به هر حال در این دوره، باید برای خودش تصویر کلی از آینده‌ای که دوست دارند بکشند و سعی کنند که درباره این هدف و علاقه، اطلاعات بیشتری جمع‌آوری کنند. کتاب خواندن، پرس‌وجو کردن از آدم‌های مطلع و تحقیق کردن می‌تواند به دانش‌آموزان کمک کند شغل احتمالی آینده‌شان را انتخاب کنند.

به تصمیمت فرصت بده

این روزها می‌بینم که همه بچه‌درس‌خوان‌ها می‌خواهند پزشک شوند، اما فکر می‌کنم این نوعی جوگیری اجتماعی است. دلیل نمی‌شود که همه درس‌خوان‌ها پزشک، همه ماجراجوها خلبان و همه علاقه‌مندان به ماه و ستاره فضا نورد بشوند. درست است که این‌ها شغل‌های مهم و خوبی هستند اما باید درباره انتخاب آن‌ها خیلی فکر کنیم و البته برایش تلاش کنیم. همین حالا اگر از هر ده دانش‌آموز پرسی که می‌خواهی چه کاره شوی، می‌گویی می‌خواهم دکتر بشوم. اما واقعاً این شغل را می‌خواهد؟ به نظر من بهتر است که اول از همه درباره شغل پزشکی تحقیق کند و حتی اگر می‌تواند برود و آن را از نزدیک ببیند. این از نزدیک دیدن باعث می‌شود که بفهمیم که شغل مدنظرمان پردرستر است، مسئولیت دارد، درس‌های سختی دارد، ارتباط با بیمار دارد و این‌ها واقعیت‌هایی است که هر دانش‌آموزی باید به دنبال آن برود و با چشم باز و آگاهانه، درباره شغل آینده‌اش تصمیم بگیرد و آن را انتخاب کند.



آرزوهایت را به هدف تبدیل کن

همه دانش‌آموزان تا زمانی که کنکور بدهند وقت دارند که تحقیق و جست‌وجو کنند و آرزوهایشان را بشناسند و آن‌ها را به هدف تبدیل کنند. حتماً می‌دانید که آرزو آن چیزی است که در دنیای خیالی به آن فکر می‌کنیم و دسترس‌ناپذیر است اما هدف، چیزی در دسترس است و در واقعیت وجود دارد. پس همه دانش‌آموزان باید بتوانند که با شناخت کافی و تلاش، آرزوهایشان را به هدف تبدیل کنند.



یک وکیل وفادار

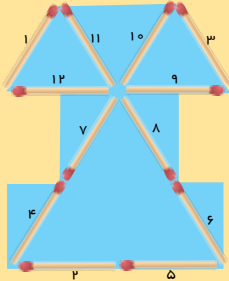
علی‌رضا یک نوجوان پانزده‌ساله است و در کلاس نهم درس می‌خواند. او می‌خواهد وکیل شود و از همین حالا هم عاشق فیلم‌هایی است که در فضای دادگاه و محاکمه فیلم برداری شده است و موضوعات حقوقی دارد. البته اینکه عموی علی‌رضا هم یک وکیل موفق است، در انتخاب او بی‌تأثیر نیست: «اینکه می‌دیدم عمویم وکیل است و از حق آدم‌ها دفاع می‌کند، من را به این شغل علاقه‌مند کرد. حالا هم درس می‌خوانم تا بتوانم به آرزوی بچگی‌هایم برسم و وکیل بشوم.»

- یعنی از بچگی تا حالا، تصمیمت برای وکیل شدن عوض نشده است؟

«شاید قدیم‌ترها با تفکرات بچه‌گانه می‌گفتم می‌خواهم وکیل بشوم، اما الان که تمام سختی‌هایش را می‌دانم هم باز هدفم همان است. آن قدر این کار را دوست دارم که امیدوارم تا چند سال دیگر نظرم عوض نشود.»

جواب سرگرمی

ج ۱: چوب کبریت‌های شماره ۲ و ۴ و ۵ و ۶ که مطابق تصویر نشان داده‌اند



ج ۲: گزینه (د) عدد درست است. (۶)
با نگاه کردن به ردیف عددها متوجه می‌شوید که عدد مرکزی معادل نصف حاصل جمع عددهای دایره‌های طرفین عدد مرکزی است.

۳	۱	۲	۴
۲	۳	۱	۴
۴	۲	۳	۱
۱	۴	۲	۳

ج ۳:

ج ۴: عدد ۸. در هر دو دیاگرام بالا عدد مرکزی میانگین عددهای بیرونی است. بنابراین

$$7+8+9+7+8+9=48$$

$$48 \div 6 = 8$$

۶	۹	۸	۳	۴	۱	۵	۲	۷
۵	۲	۷	۶	۹	۸	۳	۴	۱
۳	۴	۱	۵	۲	۷	۶	۹	۸
۸	۶	۹	۱	۷	۳	۴	۵	۲
۴	۳	۵	۸	۶	۲	۱	۷	۹
۱	۷	۲	۹	۵	۴	۸	۶	۳
۲	۸	۶	۴	۱	۹	۷	۳	۵
۹	۵	۳	۷	۸	۶	۲	۱	۴
۷	۱	۴	۲	۳	۵	۹	۸	۶

ج ۵:

- ج ۶:
- ۶ =
 - ۵ =
 - ۴ =
 - ۳ =

درس و درس و درس



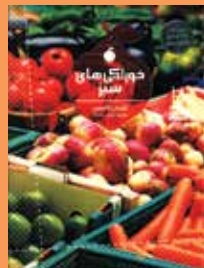
مبینا اما هنوز تصمیمی برای آینده‌اش نگرفته است و درس می‌خواند تا معدلش خوب باشد. فعلاً این همان چیزی است که مبینا برایش تلاش می‌کند: «به‌قول پدر و مادرم، من امروز کاری مهم‌تر از درس خواندن ندارم؛ نه مسئولیتی روی دوشم است و نه وظیفه‌ای در برابر کسی یا چیزی دارم. برای همین همه هم‌وغم من درس خواندن است و می‌خواهم نمره‌های عالی بگیرم. من فکر می‌کنم اگر بتوانم در درسم موفق باشم، می‌توانم به هر چیزی که دلم می‌خواهد برسم.»

- خوب چه شغلی را دوست داری؟

«هنوز خیلی به آن فکر نکرده‌ام اما نویسنده، محقق و معلم شغل‌هایی است که دوست دارم و گاهی آینده‌ام را در این شغل‌ها تصور می‌کنم.»



بیشتر بخوانیم



خوراکی‌های سبز

نام مجموعه: دوستدار زمین باشیم
چاپ اول سال: ۱۳۹۶
ناشر: شرکت انتشارات فنی ایران
مؤلف: گاسمن گیلیان
مترجم: عباس زندیاف
تلفن: ۰۲۱-۸۸۵۰۵۰۵۵

در دنیای امروز، مشکلات زیست‌محیطی بسیاری وجود دارد که با کمی تدبیر و رعایت می‌توان آن‌ها را تا حدودی حل کرد. در این کتاب که مجموعه‌ای چندجلدی با نام دوستدار زمین باشیم است، خوراکی‌های سبز معرفی شده‌اند. چپستی محصولات کشاورزی ارگانیک، استفاده از محصولات محلی، سبزپروردن و اهل تعاون باشیم از جمله مطالب کتاب هستند.

دوره‌های ورزشی

بیشتر ما بسیاری از قهرمانان ورزشی را به خوبی می‌شناسیم. اما بسیاری از افراد بدون اینکه مدالی گرفته باشند، نام خود را در ورزش جهان ثبت کرده‌اند. راستی چگونه؟



مهدی زارعی

مردی که ناامید نشد

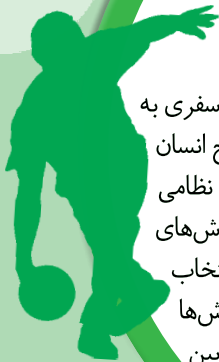
کوبرتن Pierre de Coubertin
تصمیم عجیبی گرفته بود. او می‌خواست بازی‌های المپیک را از نو برگزار کند؛ اما هیچ کس با او موافق نبود. کشورهای آن زمان جنگ داشتند، حاضر نبودند با هم در مسابقات ورزشی شرکت کنند. هنوز هواپیما اختراع نشده بود و سفر از یک قاره به قاره دیگر بسیار دشوار بود. بیشتر کشورها اصلاً دلیلی نمی‌دیدند تا برای سفر ورزشکاران خود مبلغی را هزینه کنند. از طرف دیگر، کدام کشور حاضر می‌شد هزینه حضور حدود ششصد ورزشکار را در کشور خود بدهد؟ همه این موارد می‌توانست کوبرتن را مأیوس و ناامید کند.

روزهایی که مسابقات ورزشی برگزار نمی‌شد

سال‌ها قبل، چیزی در حدود ۱۳۰ سال قبل، خبری از مسابقات ورزشی در سطح بین‌المللی نبود. بیشتر کشورها با هم در جنگ بودند و علاقه‌ای نداشتند که روابطی با کشورهای دیگر داشته باشند. بازی‌های المپیک باستان که در شماره اول درباره آن صحبت کردیم، قرن‌ها بود دیگر برگزار نمی‌شد و در این اوضاع، کسی متوجه اهمیت مسابقات ورزشی نبود. اما یک مرد فرانسوی نظر متفاوتی داشت...

اهمیت ورزش در صلح و دوستی

پییر دو کوبرتن یک معلم بود که از جوانی به ورزش علاقه داشت و در رشته‌های ورزشی گوناگونی شرکت کرده بود. پییر مدتی را در ارتش سپری کرد، اما روحیه او برای کارهای نظامی مناسب نبود؛ به همین دلیل شغل معلمی را انتخاب کرد. او در سفری به انگلستان متوجه شد که ورزش چه تأثیری بر سلامت جسم و روح انسان دارد. پییر درباره سفر خود گفت: «در آنجا فهمیدم جوانان از ورزش نظامی که با انضباط ارتش همراه است، استقبال نمی‌کنند؛ باید بازی‌ها و ورزش‌های تفریحی را به آن افزود. ورزش‌ها و بازی‌هایی که خود جوانان انتخاب می‌کنند می‌تواند در پرورش آن‌ها مؤثر باشد. برای آنکه این ورزش‌ها و بازی‌ها در میان ملت‌ها ریشه عمیقی داشته باشند باید بین مردم جهان و به صورت بین‌المللی برگزار شوند.»



مردانی بزرگ در ورزش ایران

البته مرد فرانسوی یک استثنا نبود. در کشور خودمان هم انسان‌های بزرگی برای معرفی و رشد رشته‌های گوناگون ورزشی تلاش کردند. با عده‌ای از این انسان‌های بزرگ آشنا می‌شویم. قطعاً آن‌ها را نمی‌شناسید، اما ارزش کار آن‌ها کم‌تر از دستیابی به مدال‌های قهرمانان ورزشی نبوده است.

■ **امان پادگورنی** (اولین مربی وزنه‌برداری و ژیمناستیک در ایران)
■ **علی محمد امیرتاش** (نخستین کسی که به ایرانیان رشته هندبال را آموخت)

■ **میرمهدی خان ورزنده** (کسی که اولین بار قوانین والیبال، شمشیربازی و دوومیدانی را به علاقه‌مندان ایرانی یاد داد).

■ **فریدون شریف‌زاده** (اولین مربی بسکتبال در ایران)

تلاش‌هایی که نتیجه داد

مرد فرانسوی تسلیم نشد. ابتدا در کشور خود جلسه‌هایی با نمایندگان کشورهای دیگر تشکیل داد تا آن‌ها متوجه اهمیت این مسابقات شوند. او می‌خواست صلح و دوستی را به کمک ورزش در سراسر جهان گسترش دهد. سال‌ها گذشت و سرانجام

یونانی‌ها که همچنان المپیک را سنت خود می‌دانستند، قبول کردند که میزبان نخستین دوره مسابقات المپیک نوین باشند. سرانجام در سال ۱۸۹۶ کوبرتن به آرزوی خود رسید؛ از آن به بعد، المپیک هر چهار سال یک بار و با شکوه بسیار برگزار شد.

اکنون، در هر دوره المپیک بیش از ده‌هزار ورزشکار و به همین تعداد خبرنگار در محل برگزاری مسابقات حضور می‌یابند.

حتماً شنیده‌اید که می‌گویند «یک دست صدا ندارد». حالا با خواندن این مطلب، باز هم به این ضرب‌المثل اعتقاد دارید یا اینکه می‌دانید با تلاش می‌توان هر کاری را انجام داد؟ فقط باید دلسرد نشد و هدف‌های خود را فراموش نکرد. حتی اگر سال‌ها طول بکشد.

مواظب شکم خالی خود باشید!

است صبح وارد شکم خالی شما نشود. پرتقال اسید زیادی دارد و ورود آن به معده خالی، به شدت وضعیت معده‌تان را به هم می‌ریزد تا جایی که ممکن است حالتان به هم بخورد. گلابی هم با وجود شیرین بودن می‌تواند همین اثر را روی معده بگذارد و به آن آسیب بزند. موز هم مقدار زیادی منیزیم دارد که برای بدن مفید است اما مصرف آن با شکم خالی، مقدار منیزیم و کلسیم بدن را به هم می‌ریزد که این موضوع روی قلب، اثر منفی می‌گذارد.

شکر و شکلات: وقتی مواد قندی مصرف می‌کنیم، بدنمان انسولین تولید می‌کند تا میزان قند بدن تنظیم شده و ناگهان افزایش نیابد. اما وقتی شکم خالی است، بدن نمی‌تواند انسولین کافی تولید کند و قند بدن به‌طور ناگهانی افزایش می‌یابد. این موضوع حتی بر قدرت بینایی اثر منفی می‌گذارد.

را نکنید. خیار و سبزیجات: خیار و دیگر سبزیجات ماده‌ای به نام «آمینواسید» دارند. اگر این ماده وارد معده خالی شما شود، می‌تواند موجب نفخ و درد شکم شود؛ پس خیار و سبزی هم زیاد بخورید اما با شکم پر.

نوشیدنی‌های سرد: تا به حال فکر کرده‌اید که چرا در هنگام صبحانه چای گرم می‌خوریم یا در ماه رمضان در هنگام افطار، آب جوش می‌نوشیم؟ در گذشته‌ها، مردم ماده‌ای به نام «نی‌نی پراپین» را نمی‌شناختند اما با تجربه دریافته بودند که نی‌نی پراپین موجود در نوشیدنی‌های سرد باعث انقباض روده و بیماری دستگاه گوارش می‌شود. پس نوشیدنی‌های سرد را بعد از ورزش و غذا یا در میانه روز مصرف کنید، نه صبح و با شکم خالی.

موز، پرتقال و گلابی: برخی میوه‌ها هم بهتر

همیشه وقتی گرسنه یا تشنه هستید، به دنبال یک خوراکی، نوشیدنی یا غذا می‌گردید که با خوردن آن، گرسنگی‌تان را برطرف کند. اما اشتباه است که هنگام گرسنگی هر چیزی را بخورید. راستی می‌دانید وقتی معده‌تان خالی است، چه چیزهایی را نباید بخورید؟

ماست: بهترین زمان خوردن ماست، قبل از خواب است تا در مدتی که خوابید، مواد داخل ماست، به هضم بهتر غذایی که خورده‌اید کمک کنند. اما اگر با شکم خالی ماست بخورید، همان مواد داخل ماست، باکتری‌های مفیدی را که در روده وجود دارند، نابود می‌کند.

گوجه‌فرنگی: با توجه به موادی که درون گوجه‌فرنگی وجود دارد، این مواد به راحتی می‌تواند با اسید داخل معده واکنش دهد و سبب زخم معده شود. به همین دلیل تا می‌توانید گوجه‌فرنگی بخورید اما با شکم خالی این کار

■ حرف زدن از اتفاق‌های بزرگ و مهم همیشه جذاب است، اما شاید خیلی جذاب‌تر شود اگر آن اتفاق بزرگ را از نگاه پُرشور و سرخوش چند نوجوان ببینیم. دربارهٔ موضوع کتاب **بچه‌های کارون** نوشتهٔ احمد دهقان صحبت می‌کنم. حتماً دربارهٔ خرمشهر و ماجرای اشغال آن شهر در زمان جنگ و سپس آزادسازی‌اش چیزهایی شنیده‌اید. فکر کنید در خانه‌تان نشسته‌اید، بعد یک عده بیایند و خانه که هیچ، شهرتان را هم بگیرند! چه کار می‌کنید؟ شاید همان کاری که ناصر، شخصیت اصلی این رمان، و دوستانش کردند؛ نوجوان‌هایی که شاید توی خواب هم نمی‌دیدند وارد چنین کارزار بزرگی شوند.

ناصر قصهٔ خود از روزهای جنگ و اشغال خرمشهر را روایت می‌کند. او در پایگاهی کنار کارون مشغول فعالیت است و داستان جذاب خود را تعریف می‌کند؛ همان طوری که یک نوجوان می‌تواند بگوید. همهٔ نوجوان‌ها پر از شور و شوق و عاشقی هستند؛ حالا بگیریم که وسط جنگ باشند و یک خمپاره هم بخورد بغل گوششان. این دلیل نمی‌شود که بعدش نروند پی شیطنت‌های شیرینشان، مثلاً سر چند کمپوت گیلان دست به عملیات شبانه زنند؛ بقیه‌اش را خودتان می‌خوانید. این شیطنت‌ها و طنزی که در کتاب وجود دارد، شما را مشتاق می‌کند تا پایان داستان با شخصیت‌ها همراه باشید. شخصیت‌هایی که گاهی فکر می‌کنید می‌شناسیدشان و درست مثل آدم‌های واقعی‌اند؛ مثل ناصر و مادرش که همدیگر را خیلی دوست دارند یا یدی چاقالو که غذا پخش می‌کند بین رزمنده‌ها یا حتی عبدل. اما این عبدل ماجرایش از همه جذاب‌تر است، هی کتاب را ورق می‌زنید تا سر از قصه‌اش در بیاورید و بدانید آخرش چه می‌شود. تا صفحهٔ آخر کتاب، چیزی هم از این جذابیت و تعلیق کم نمی‌شود، خیالتان تخت!

خلاصه اینکه بعضی از بچه‌ها بسته به وضعیتی که در آن قرار می‌گیرند، خیلی زود بزرگ می‌شوند، اما هر بزرگ‌شدنی بهایی دارد، بهای بزرگ‌شدن ناصر و دوستانش جنگ تحمیلی است. بچه‌های کارون را اولین بار انتشارات سوره‌مهر منتشر کرد. سال ۹۶ هم در انتشارات نیستان تجدید چاپ شد.



همراه بچه‌های کارون

■ **احمد دهقان:** فعالیت در حوزه بزرگسال و نوجوان برای هر نویسنده‌ای لذت‌بخش است. پس از نوشتن دو سه کتاب بزرگسال، دلم می‌خواست برای لذت‌بردن از کارم به یک حیاط خلوت پناه ببرم و این کتاب را نوشتم. دوست داشتم داستانی بنویسم که روزهای ملی کشور را روایت می‌کند و بچه‌های کشورم متوجه شوند غرور ملی چیست و روزهایی در این کشور بوده که همه دست‌به‌دست هم داده بودند تا کشور را حفظ کنند.

بچه‌های کارون روایت زندگی سه نوجوان و آزادی یک شهر است. جرقه نگارش این رمان با مطالعه خاطرات یک فرمانده عراقی به نام «عزالدین مانع» به ذهنم خطور کرد. این فرمانده در خاطراتش زندگی خود و ماجرای خرمشهر و اتفاق‌های آن موقع را نوشته بود. این خاطرات را من سال‌ها قبل از نوشتن این رمان مطالعه کردم. با خواندن یکی از تک‌خاطرات این فرمانده، دوست داشتم داستانی بنویسم، اما نمی‌دانستم این ماجرای کوتاه که به دل من نشست، روزگاری تبدیل به یک رمان می‌شود.

■ گاهی اتفاق‌هایی برای آدم‌ها می‌افتد که مسیر زندگی‌شان را عوض می‌کند؛ حتی اتفاق‌هایی که شاید در نگاه اول خوشایند نباشد. مثلاً چه کسی فکر می‌کند یک تصادف رانندگی بتواند شروعی برای نویسنده شدن یک نفر باشد! احمد دهقان سال ۶۸ وارد دانشگاه شده و در رشته مهندسی برق مشغول به تحصیل می‌شود. در سال ۷۱، پس از یک تصادف رانندگی، مجبور می‌شود سه ماه در خانه بماند. به گفته خودش، در آن مدت به این موضوع فکر می‌کند که می‌خواهد نویسنده شود یا مهندس و به این نتیجه می‌رسد که می‌خواهد نویسنده شود. پس از آن، به‌طور جدی کارش را شروع می‌کند. فکر می‌کنید چقدر جدی؟ او در عرض یک سال ۱۵۰ رمان می‌خواند. این‌طور است که در سال ۷۵، پس از انتشار اولین رمانش یعنی **سفر به گرای ۲۷۰ درجه**، از آن استقبال می‌شود و به‌عنوان یکی از آثار برگزیده بیست سال داستان‌نویسی و ادبیات پایداری معرفی شده و بعدش هم به چند زبان ترجمه می‌شود. برای آثار دیگرش هم اتفاق‌های خوبی می‌افتد؛ کتاب‌هایی مثل **روزهای آخر، دشتبان و بچه‌های کارون**.

دهقان در سال ۱۳۴۵ در کرج به دنیا آمده است و اکنون نیز در آنجا زندگی می‌کند اما اصالتش یزدی است. پس از فارغ‌التحصیلی در رشته برق، در رشته علوم اجتماعی ادامه تحصیل می‌دهد و مدرک کارشناسی ارشدش مردم‌شناسی است. سال‌های نوجوانی دهقان در جنگ سپری شده است.



مناره‌های شهر آفتاب

سازندگان و بانیان بناهای تاریخی یزد علاقه بسیاری به بلندمرتبه‌سازی داشته‌اند. در نتیجه، در بافت تاریخی این شهر که اغلب خشتی و آجری است، می‌توان بلندترین بناهای تاریخی ایران و جهان را دید. در این میان، بلندبالاترین عمارت شهر، ورودی کهنسال مسجد جامع است که بعضی آن را حتی بلندترین ورودی بناهای تاریخی جهان می‌دانند. ایوان و مناره سردر مسجد جامع تقریباً ۵۰ متر ارتفاع دارند که با این ارتفاع یک آسمان‌خراش تاریخی به حساب می‌آیند. در دوران ساخت این ورودی باشکوه، چنین ارتفاعی برای یک بنا کم‌نظیر بود. اما چرا سردر و مناره یک مسجد باید چنین قدوقاره‌ای داشته باشد؟

۱ این مناره‌ها به چه کاری می‌آیند؟

کافی است در بافت تاریخی شهر یزد کمی ارتفاع بگیرید و مثلاً خود را به بام یک خانه برسانید تا به راحتی و با کمی سرچرخاندن مسجد جامع را در افق پیدا کنید. به نظر می‌رسد کاربرد مناره بالارفتن از آن و اذان گفتن باشد اما بالارفتن از این مناره‌ها کار هر کسی نیست و اصلاً بعید است از آن بالا صدای مؤذن به کسی برسد. طراحان این سردر در واقع می‌خواستند هر مؤمنی از هر جای شهر به راحتی مسجد جامع را پیدا کند. این سردر به مسجد شکوه و عظمت می‌بخشد و جایگاه انسان را در برابر خداوند بلندمرتبه به مؤمنان یادآوری می‌کند.



۲ موج کاشی‌های آبی‌رنگ

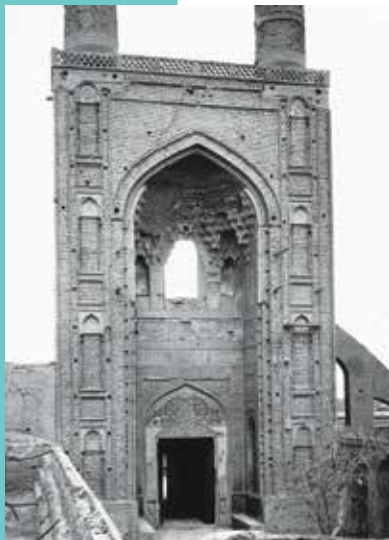
سینه سردر و مناره‌های مسجد جامع یزد پر از کاشی‌های رنگارنگی است که مثل یک پازل کنار هم قرار گرفته‌اند تا هر سطح و هر گوشه و کناری را بپوشانند. این کاشی‌ها گاهی یک فرم هندسی را شکل می‌دهند، گاهی یک سوره قرآن را می‌سازند و گاهی اسم و رسم سازندگان و معماران بنا را به تماشاگران نشان می‌دهند. طراحان سنتی برای آنکه ایوان بلند و مناره‌ها را با کاشی بپوشانند، سطح آن‌ها را به بخش‌های کوچک‌تر تقسیم کرده‌اند. روی ایوان مسجد کاشی‌های آبی‌رنگ موج می‌زنند.



۳ رازهای یک ورودی

برای پی‌بردن به رازهای این سردر باید به بالای آن رفت. راه‌پله‌های مناره‌ها که به شکل مارپیچ هستند، تمام فضای داخلی مناره را پر می‌کنند؛ اما مناره سمت چپ متفاوت است. سازنده این مناره دو راه‌پله جدا از هم ساخته تا دو نفر بدون آنکه همدیگر را ببینند، بتوانند از آن بالا یا پایین بروند. بعضی کارشناسان معماری سنتی می‌گویند که مناره‌ها فشار و سنگینی ایوان بزرگ سردر را مهار کرده‌اند و دقیقاً مانند دو میخ فرو رفته در زمین، باعث سرپاماندن ایوان هستند.





بالاوبایین روزگار

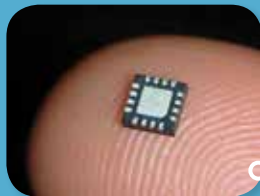


این اوضاع و احوال سردر بزرگ و باشکوه مسجد جامع یزد در اواخر دوره قاجار است. البته حال و روز بسیاری از بناهای تاریخی ایران در دوره قاجار بهتر از این نبود. مسجد مدتی همین سروشکل را داشت تا بالاخره گروهی به نام «حامیان مسجد جامع یزد» با حضور مردم شهر شکل گرفت و مرمت آن آغاز شد. سردر مسجد جامع یزد همچنان یکی از نمادهای این شهر تاریخی است. این مسجد در طول ده یا حتی صد سال بنا نشده است، بلکه حدود هزار سال است که یزدی‌ها مشغول ساختن آن هستند. در هر دوره‌ای حاکم و بانی نیکوکاری از راه رسیده و چیزی بر آنچه گذشتگان بنا کرده‌اند افزوده و رفته؛ اما حاصل کار آن‌ها باقی مانده و به ما رسیده است.

نیمه رساناها در زندگی



سلول‌های خورشیدی
(فناوری خورشیدی)



میکروچیپ‌ها - در ابزارهای
الکترونیکی مانند رایانه و تلفن
همراه استفاده می‌شوند.



لیزرهای دپودی



رایانه و وسایل
الکترونیکی دیگر

نیمه رسانا ماده‌ای است که میزان رسانایی الکتریکی آن بین یک رسانا (مانند فلز مس) و یک نارسانا (مثل شیشه) است و برخلاف فلزات، مقاومت آن با افزایش دما کاهش می‌یابد. برخی ویژگی‌های آن مانند رساناها و برخی دیگر مانند نارساناهاست.



حسگر گاز برای
کنترل تازگی گوشت
در صنایع غذایی و امور
تشخیصی پزشکی



خودروهای بدون راننده

موادی مانند سیلیکون، ژرمانیوم، گالیوم آرسنید جزو نیمه رساناها هستند. نیمه رساناها تقریباً در همه وسایل الکترونیکی مدرن وجود دارند. می‌توانید زندگی را بدون گوشی‌های هوشمند، رایانه، اینترنت و تلویزیون تصور کنید؟ بدون نیمه رساناها زندگی ما قطعاً بسیار متفاوت خواهد بود.



پرینت سه بعدی



دستگاه‌های خودپرداز بانک،
قطارها، اینترنت، ارتباطات



حسگرهای دما که در وسایل
تهویه مطبوع به کار می‌روند



پلوپزها - کنترل دمای آن‌ها
از نیمه رسانا ساخته می‌شود.